

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کورنگو شما : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارگاه تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نماید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متمبل

نماینده می پشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمبل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶

شریفی ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلمبرداری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

تمبل رستوران

لکسی نایف .

خوراکی فروشی

عبدالخالق

تمبل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه وموتومر
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو

تلفونهای دفتر ومنزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی وسرور شما

آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های

تبریکسی ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

مخندیان

قرطاسیه ومجلات منورد

نظرتانرا عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف ومقابل

هوتل بلا زادر

کابل

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پند

وارد نموده است . همچنان

فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی

پذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های

موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمعور

خرید و فروش خانه واپارتمان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۲۲۴۶۸

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که می ماند
مفحه ۱۴

دخترک و ژردن

آیا میتونن از سرطان نجات یابن
د دیگه

وقتی کودک آب می شود
می شود

حیران و نکی حافظه

۲۸ خ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ صلي الله عليه وسلم
صفحه ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



ازوجي خند مابوزخند هفته
صفحه ۲۴

پاره‌های کبریا می‌بخورد

مدیرمسئول : د. وکتور ظا هرطنین
تلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تلفون : ۶۲۲۵۲
سویچورد : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۴۸ - ۵۴ - ۳۹

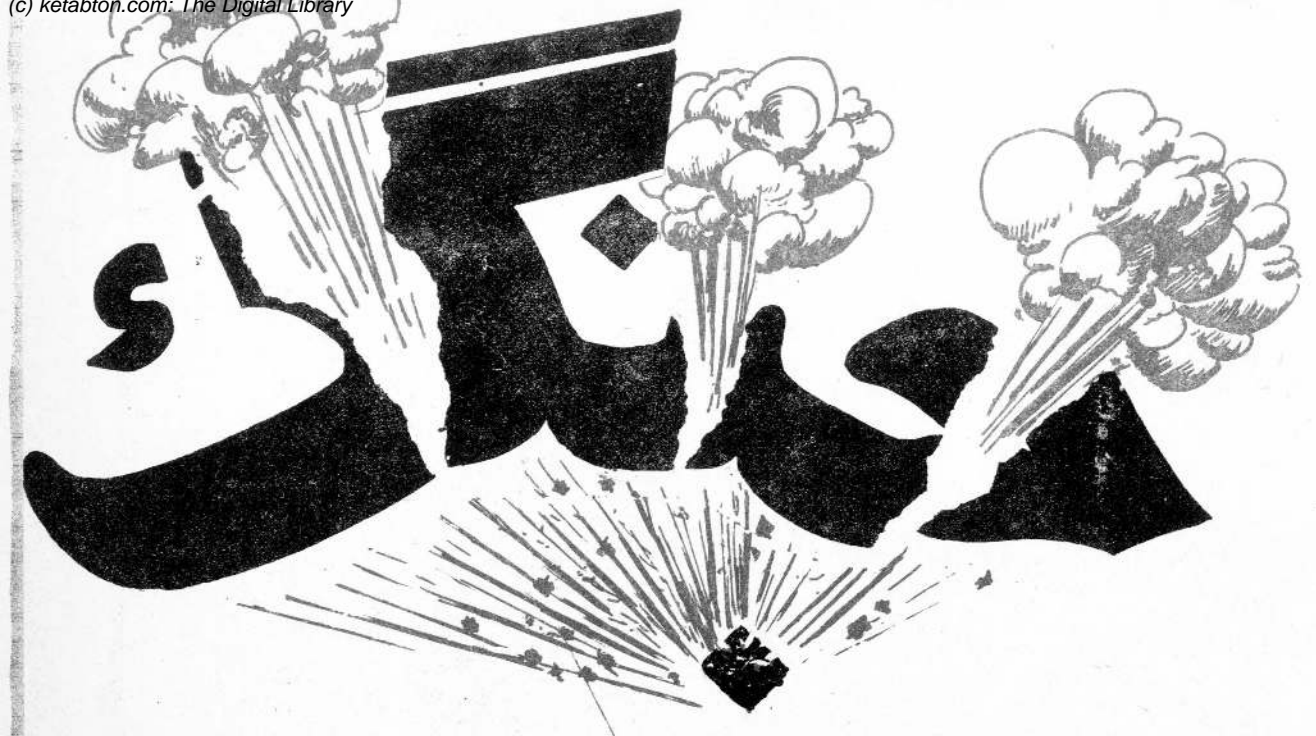


نشریه اتحادیه روزنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:
سارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت وگرائیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عیسی قائمی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عنا پیون

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد. متنا مین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری میگفت : یک بچم مدی سر لیسه شیوه کی بود . بیست روز از عروسی اش تیر میشد که در راه مکتب شهید شد . بچه دگم صاحب منصب هوایی بود . یکماه از عروسی او تیر شد . بود هنوز در ستان عروسی او رنگ حنات داشت که به شهادت رسید و بچه سومی ام فارغ صنف ۱۲ دارال حفاظ بود . ششماه از نامزدی او تیر میشد که در سال ۵۸ زنده . گم و گور شد . بچام هر که امشان . وطنپرستان بر راستی بودن در راه . دفاع از وطن جام شهادت نو . شهید شد .

وحشت جنگ ره از من پهرمین . وحشت جنگ ره من با چشمان د . یده ام . وقتی ماد رحاصل بیخوابی شبهایش ره . ده خاک و خون می بیند . نفرت از جنگ مثل خارده قلبش میخلد . به جای خون نفرت و وحشت از جنگ در رگهای جانم جریان داره . غم مثل کوه های همه دنیا سرشانه هام سنگینی میکنه در دیک مادر ره فقط یک مادر رسید انه . فرزندان مه در راه سر بلندی وطن قربانی دادن وه آیره بهترین افتخار میدانم .

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و ذره ذره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :

به مادری خبر رسید . بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و پاهایشان بنداز پیچ شده بود ، مادر به انهانزدیک شد . باد لسوزی وقت به انها خیره شد . هیچ یک از انها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند . او باخاطر همه زخمی ها و باخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها تشرکسید ، برایش گفتند : بمرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن در طول راه باخود میگفت : کاش میبود ، هر زخم او را میبوسیدم ، انقدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشوده باشد .

من بازبان و ماد را نه صحبت

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده های دیدم . چهره عربان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گس جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .

مفهمم جنگ و پیرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . انها برام از وحشت جنگ قصه میکردند . من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میشد ، قلمم میلرزید ، اشکهایم را در رشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .





ترجمه و تصحیح: عبد اللہ بن مشیری لاجپوری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت و کتلاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک بورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمارت بستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

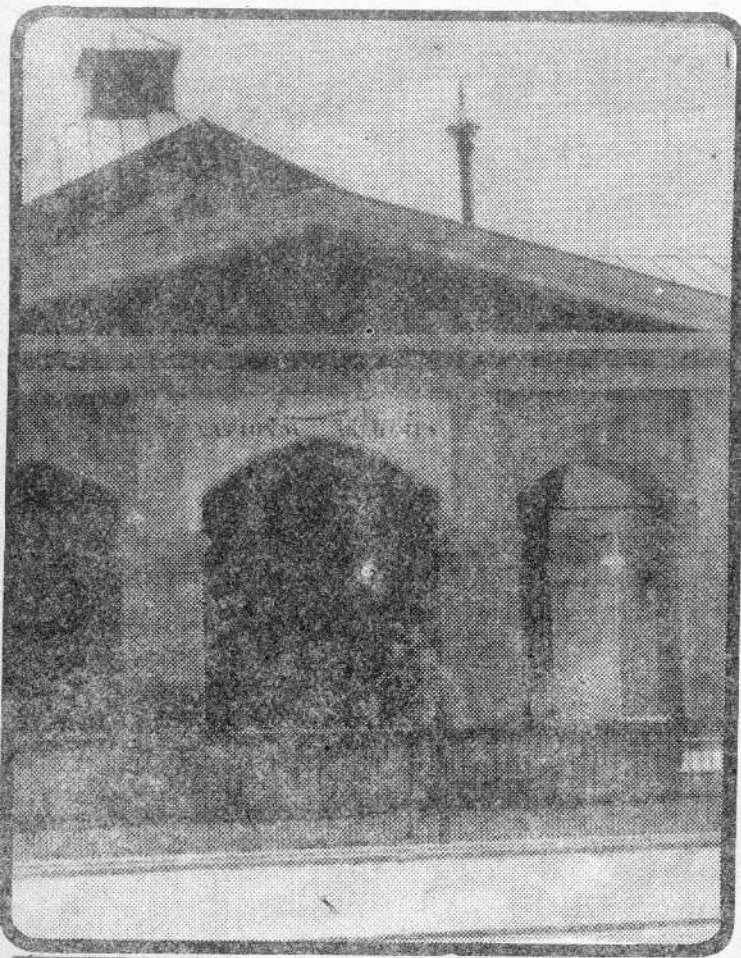
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن مینما تور شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تالشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اطمینان گریانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولان این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرست ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیر مناسبی بگونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاسترکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته تهیین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، بهمین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینجا کنده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تراز ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنان
ندارد. مسرت داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد. من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

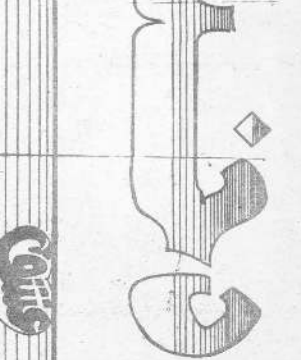
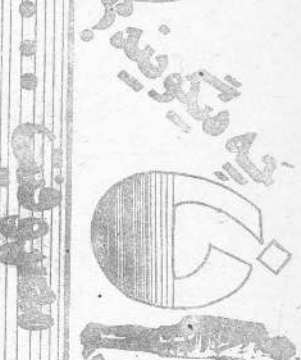
دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مقالات و گفتاوردها

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



به تمام معنی یک زن

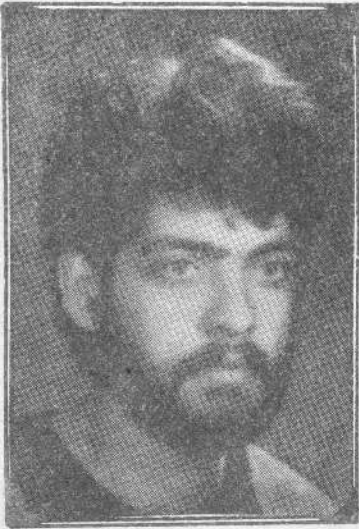
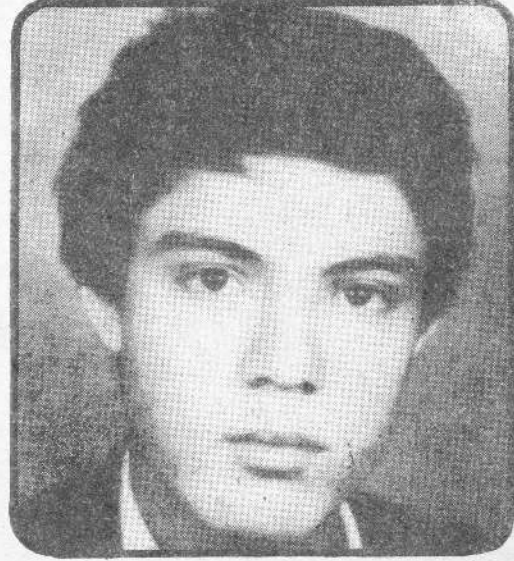
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

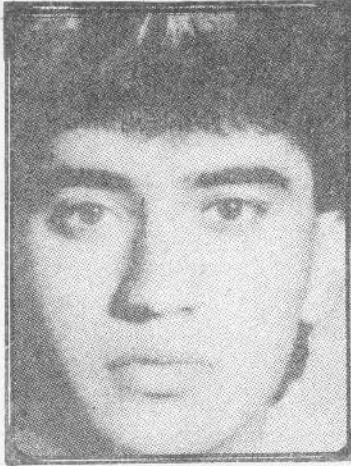
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما او را بیذیرید ؟
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم او را بیذیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد ؟
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بیگیزد .

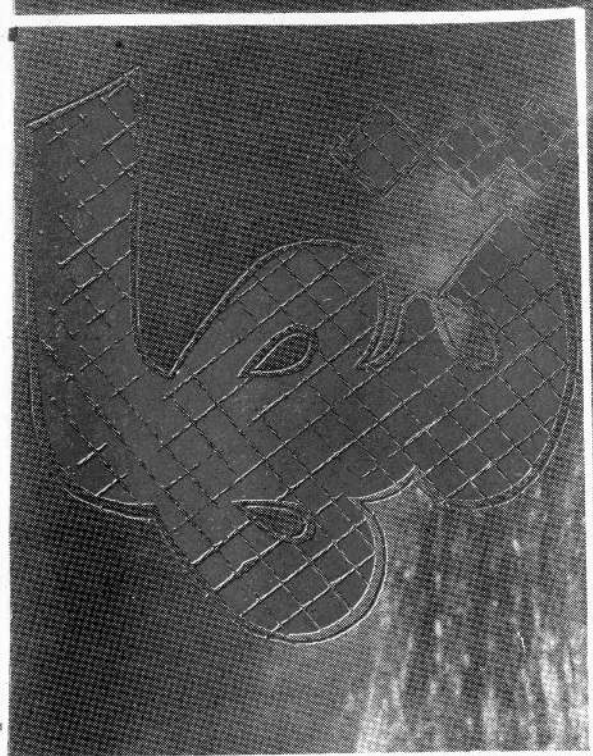


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یکله می کند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس آرژانتین به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالها بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. او را در سال ۱۳۵۲ به وطن بازگشت و به گویته گسی در رادپو آغاز کرد. بعد از آن در رادپو عمومی هنر وادبیات را در بوئینوس آیرس به سمت مدبر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدبر عمومی هنر وادبیات رادپو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح بحریش و سه دختر زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ او در بوئنوس آیرس کابل به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالها بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. او را در سال ۱۳۵۲ به وطن بازگشت و به گویته گسی در رادپو آغاز کرد. بعد از آن در رادپو عمومی هنر وادبیات را در بوئینوس آیرس به سمت مدبر عمومی هنر وادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. او در سال ۱۳۵۹ به سمت مدبر عمومی هنر وادبیات رادپو و تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

نرخه از برنامه های فوق العاده رادپو بی و تلویزیون را فریده نه تنها به دکلما شعرا و گوینده گان برنامه های ادبی می برد و اختیاری گاهی نقاشی های رادپو استانی در تباله در رادپو و با درامه ها و قصه های تخیلی اینها می کرد. فریده در تخیلی استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده اراک رادپو در استان تباله در رادپو می کرد. همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله ای از استانهای که در آخر سالهای چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه می کرد به آنچنان با مهارت و توانایی نقش های بسیار ایفا می کرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار می گرفت. فریده انوری در بوئینوس آیرس و کودکی و پیوسته سر بهما و انگش نشان می داد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سلفه گان و نابخوردن برخورد می کرد. بوئینوس آیرس صاحبان ادبیان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده های هنری وادبی شایسته آنچنان ستایش می کرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شگفتی آورنده است.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بیت های را تکرار می کرد. ای که از کله هنرنقش دل انگیز خدا می خفت باشد من کاین همه از مهر جدا می به ویژه این بیت را دوست داشت: شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودر خانه مایی و آنگاه سرش را بطور میزونی که آنگاه از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیم و بیاضیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیم همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریشیات را زنده می کرد چنان حالی داشت که گویی گشتی سروده های پنهانی دلش را باز می کرد. از شاعران معاصرین زبان کشوره اشعار خلیلی پیروزک دهقان لایق و ناطق آشنایی و علاقمندی بسیار داشت و از شاعران معاصر ایران نادریور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او د دغه هنرخلکو نه پيچ
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل په مرسته راد يوتو راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم څه خوښه چې د دغه
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکې د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياداسې په خپرو کولو
کوي .
- کله چې په مامان زما پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډ اهيله په راتو پيدا شوه چې
کاڅي زه هم کله داسې سند رغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مامان پيري
کې د رطل او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړې . پداسې حال کې چې
موسکاي پرتو پوښوونځيزې په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مځه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخوخلې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېروې يا هم د ور وپنډه و-
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپوې به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم...

اسماعيل پيروز:

يوه دوی بندري لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي راوړسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلط درک نه کړې .
د يولاس څخه غزنه څيزې . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
د دغه د زماوي کوم . او دغه ته د کوم-
رڼې د رئيس په سترگه گوښم .
پدې کې پيروز د هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کوم ژوند کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډ
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړې خبرې
په اوريدو سره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدو سره ختميزي . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه خان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدې وخت کې مامان زما د ميندوتو
اوارمانوږد بخلاند . لمريه څيز
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کوم وگسړه
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلمو
د موسيقي په رياست کې د نرگس
د اسماعيل سند رغاړې شم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر-
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوتو راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگې ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

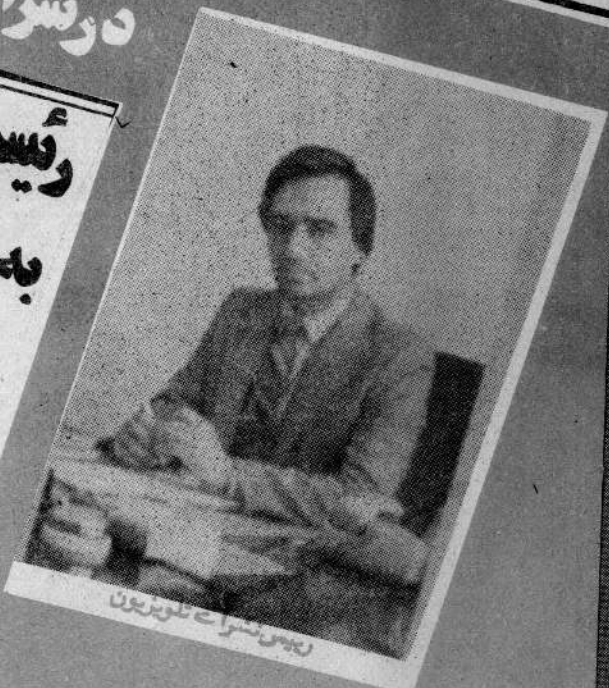
خاندې وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينځم چې په شورخونو کې سترگې
ولکيدې نو څو زنگه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نوکړې وگسړه
چې راځه په شورخونو کې وپولو .
- يعنې دا چې د ((نيم او))
په لخي مو شورخونو وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو نورو ته که پدې باب
وغيړي .
- زموږ به د پروا وجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير وده و چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نه به
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسند
منگې او رباب سره سندري بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

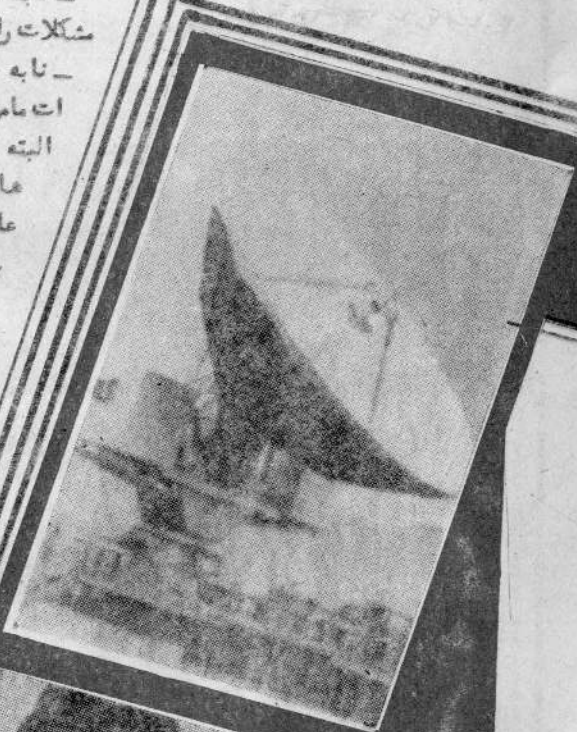
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشای میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات عامی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات عامی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوسته بود.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده، فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه تان در دستان و خوشایندتان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان در دستان هنر تان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک در دستانم مراد دین را شوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی هادرنمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما به مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کمیست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیگرم را می
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیگم من خوانم و تمثیل کمیگم میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما فعالیت کنید به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانی
را دیوکت و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیگم، د و خواندن و پارچه
های کمیگم را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز من خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کمک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و می
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

المعلمان، ناخواند، اما از سبک
بمجال خوشی هموطنان ما است •
وقتی در هروسبی یا محفلی در
هوتل استی، می بینی که اوستی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با
خدمت میکند، صد آها و آواز
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنیم اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښاريه منځ کې و. اړخو نژدې څلور وخواو ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې و. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښاريه شمالي لويديځې پڅې پڅنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو يې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا ووایم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چنداني يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول مخې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواجن رشتيا وېرکي اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانی په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په خبرو وپوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا درته وایم. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسې ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې سيورنه لرل. د سيوري خوځيدل لويديځ و. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېو سيوري پوهيدل د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويديځې اود ښار وروسته پاتسې سيمه وه پر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې خيبر پيښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر خوښيد. او يو وړ د پيري اوسيدې اړيکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پرېه زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر خوښد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه عموسې کرکه پيدا شوې وې. د ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پېر دې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورتني ماڅه ليدل. يانې اوس لومړي مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا درته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده خبرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لهوي سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خوري اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. ايا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې ايا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېزي. د سيوري لاندې شيان

ورغلاي واي نو پټې يې ورته ځنگلې وې. اوزه په دې خبرې پوهيدم خوڅه وکړم چې په دې وروستيو وختو کې مې خبرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

خبره خوداسې وه چې زما د خور کورنۍ وه. ماد نور وپېلېدېه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کسې زما بلنه وبلله او د خپل همېشني حالت سره يې راته د هو خواب راکړ. خو خواب يې ماته يو وړ ښکاره شو موسکا يې هم وکړه. ماته د موسکا يو وړ ښکاره شوه. د ده غوندې مې د هغې شاته د يو بل شي شته والی ولېد. بيا مې وويل چې زه لانه پوهيږم. د اېه يوازي يوشک او گمان وي. پلار يې د کورنۍ ن ټول اختيار ماته راکړي و. زه يې مشر وېم. هر څه مې کولاي شوای نيچه هم دې دليل وچې ماد کورنۍ په شپه هغه د اصادق جان د رنځم د خپلې خورواکمن وټاکه. ده بيا هم يوه ښه موسکا وکړه. منظور مې ښه شيطان موسکا ده. بيا مې غوښتو کې کوم چسا څه وويل. د ده د شونې وډ نقاشی پسر دې مرموز څېر ښکاره کسا وه

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وې سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلي شپانوسره سراوکارولې. بيا نو د سيوروسره څو بېخي بل پ وړ برخوږه ضروري ده. د ابرخوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونو سيوروتول شيان خوړلې دې. ((

د دې خبرې ياد زما صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څخه وم. فکر مې وکړ دې يې خوښو خپل کار کړي دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادې د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. خو که رشتيا درته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې خرڅه پيدا کړه. د انوشک و. په خرڅې کې پوهه نه وې. وېر مې کې وې. زه هم وپېرېدم. خوږه دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړي و. د خور وپېرولې پتنوس راغې اوسه کې يوه پېره گلالي توتې هم په خور غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا خپره شوه. او هغه د چا خبره عزراييل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه خبرې وکړ.

— ښه. ترکوم چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته خبرې شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا ختمه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا سيوري لاندې څه وپېرېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته اود هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

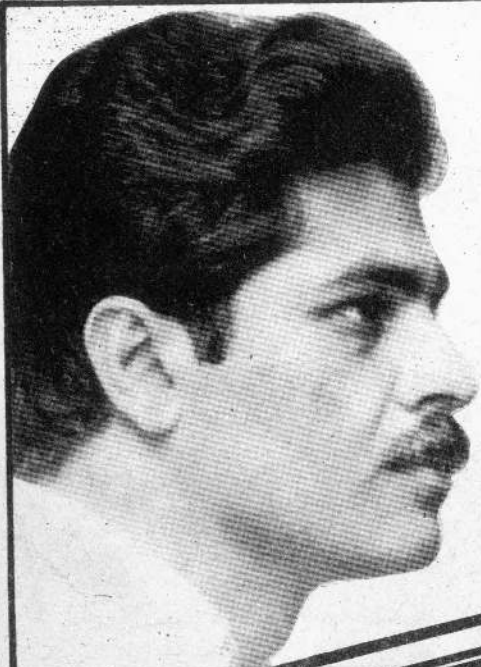
- اختيار يې زما دې؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زما دې؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا خبره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نيچه يوه د رانه غوړولې:

نو تاسې ټول دې خبرې چې اود دې (چې) سره يې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپېچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله خبره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شپې کې دې د پېښو لاندې پروت و. زما پېښې سستې شوې وې په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه دې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زمانه پلار په ما شاهدې وويله چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان مې گه کار کاښه خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړي. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچيري به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشد
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی؟
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 - نخیر
 - محصل فاکولته طب است؟
 - نخیر
 - پس کیست؟
 - یک ادم است
 - یعنی که نمیگویی؟
 - بلی نمیگویم
 - شاید ازین میترسی کسه
 ازحالا خشود ارشویی، چطوز؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایه‌های خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

فاکولته رادوست داشتن، دو سال بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری کرد فامیله زحمت داده خوا- سنگاری روان کردی، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجسا میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چار سال پیش عرو- سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟ شما راست میگویند مگر گپ اینست که از همین قصه خودم آگاهی ندارم، در مورد معلومات میکم و بعدا به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ میگیرم که به (تو) راضی شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی رادوست دارم، دوست دارم - صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟
 - احتیاط، همینقدر بس

برعکس صورت به خشو ها بسیار احترام دارم - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 - اولاً عرضشوی مادر است و عزمادری قابل احترام.
 - دوم اینکه خشو مادر است انهم مادریک ادم خاص.
 - و سوم اینکه، وقتی کسی از طرف مقابل خود توقع دارد که مادرش را احترام کند، خودش هم باید این شعامت راد داشته باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم خودت اینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز نویسی یگان مصروفیت عی زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 - انطورا (یکان)) گفتی که ادم فکر میکند فعالیت عی زور- نالستیک ام، کارهای تعدادی و عوایی بوده، آخر خودت میدانی که بار مسئولیت تهیه گزارش های علمی و طبی مجله به دوش این حقیر است.
 - برعکس، به کارهای خیر نگاریت توجه دارم، مثلاً صدیق مخترع راباز به یادها انداختی بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره

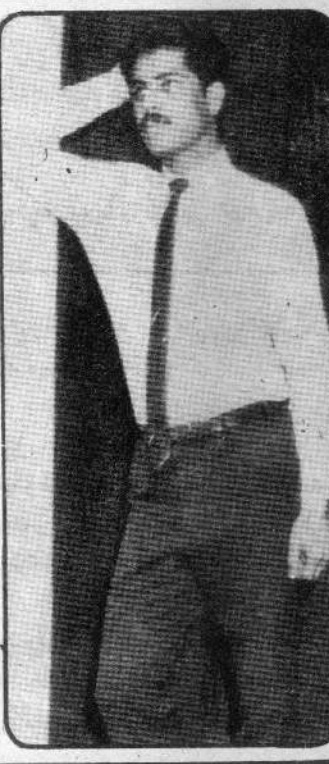


ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قریه (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وی در بخش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویسی با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی داشت.
 به قاضی علاقتش باقی صاحب بی انجام داده ام که البته بسیار صمیمانه و شوخی امیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که فاتحه معیرم، در سایر روزها ادم خنده روی هستم. نه چاقی استم و نه زیاد لاغر، طول قدم یک متر و هفتاد و پنج سانتی و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های زیر زمینی پلازا همراي بوت و لباس روی خریطه سودا هم که به دستم بود وزن کردم، وزنم ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو رابه حساب لباس سودا تیر کنم وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر وزن تانرا تقسیم چهار تکند، در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمره بام راجی می کنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما بوت تحفه میدهم مساله بسر معلومات افاتی بنده است.
 - نمره بام تا دیروز هفت بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر گفتی که ادم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟
 - نخیر از موترملی بس افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.
 - عمواره علاقتند ان تان از ما بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود ادم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایما جاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیت را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگرچی رازی است که سرا میترسانید، افشایش کنید.



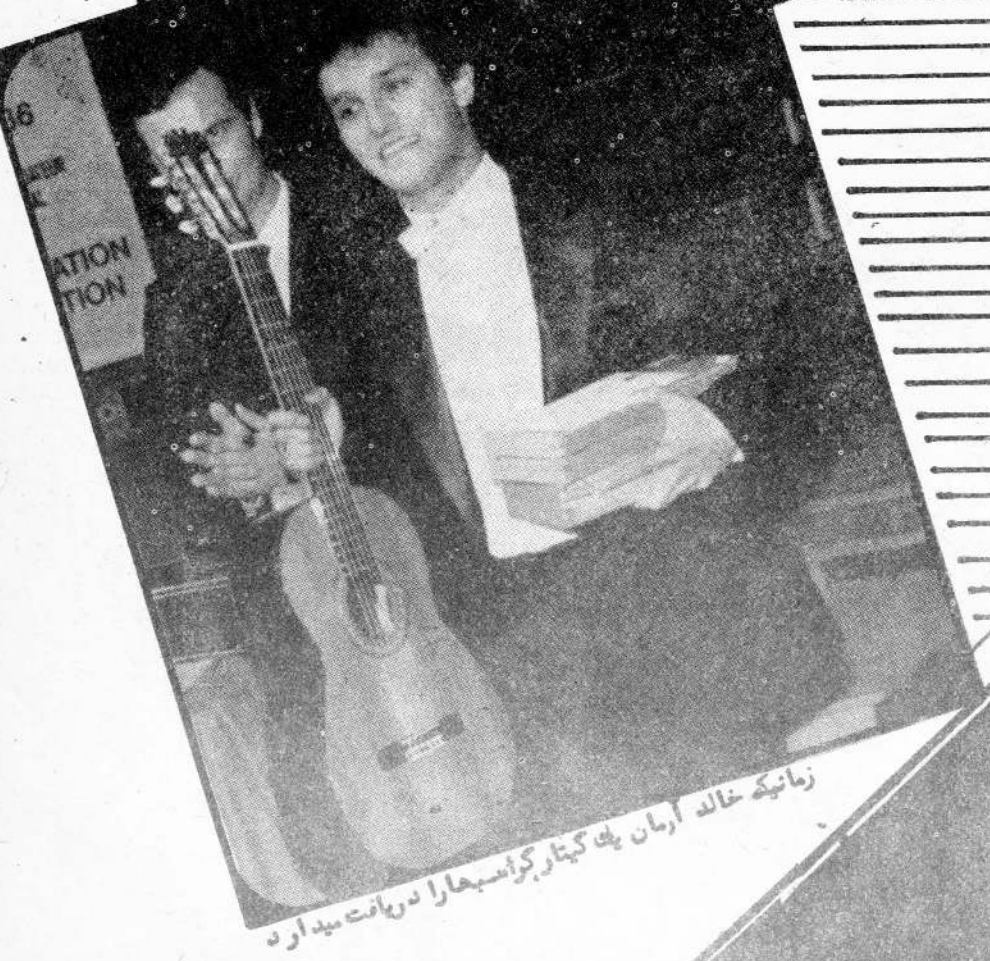
Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE

KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris. A l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare de Paris.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا در قامت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتم . نروتن باش روطن شی غم بود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزند ، در پگر انجا تنهاچند تاروتکه های چوب نه بل یک د نیای از رازهاوقصه عاشق که صد ا میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پریعاست ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخیر یک نام بسزورگی در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروتیود موسیقی ماواگر کمترینگیم در موسیقی گیتار در سطح جهانی ادا نه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بیست استمداد بی نظیر بر رخشن .

محمد حسین ارمان ، آرام و خورش بر خورده است . شفته ود لیستنه موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع میسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا شتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را - نیکه . من

بته در صفحه ۱۸۰

ایا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانده ما - مانده ولین را آموختم و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار دارم این انگشتان اشغالی تارها و سازهاست .
- ایا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنی ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی با استفاده از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم . فعلا در کجا وظیفه دارم ؟

کویچه جان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای زا که من بناحق بهانه میگویم و تقصیر خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میآید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لحن تهر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها میگویم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشمش به نهایی اویس انزود، او مرا هرگز بداندن کونه حرف ها ننگه بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که گویا خودی به دفتر سهامون آمده و این سرگذشت را به دستاورد یادداشت.

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکب صرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم، آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نهضم را شعرد. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فاهلمی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همهنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهنش را گشتند و گفتم: حالت خجسته؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دادم. داکتر صنی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون بیش داین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است، درشفاخانه نبود.

بیادم آمد که یک روز بعد که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همهنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو ما در عهداشتی، ایطور دم دروازه نمیشدستی. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری ننگدارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم با دردهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه. ما قرار داشت: اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگرستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شهام دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگفتم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرقبر، ... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن نشستم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند.

ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر ... تو ... را ... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر ... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از - مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کیهایی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میگردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، صادر و دم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد دورم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

تهدیدم. ما همزمان هم بودیم. و همرازم گفتم تا آنکه امتحانات پایان رسید خلی قصه میخوردم اگر من چهارم و پنجم شوم، تخته نخواهم گرفت. و اگر اول و دوم و سوم شوم، تخته اویزه خواهد بود؟ یک کتابچه مقبول، یک قلم بایک یک؟ ...

امتحانات سپری شدند در صفت هفتم یکی از لیسهای شهر بودم، مصنفانم شاگردان لایقی بودند، که بدرجه اعلی کاهاب شدن خیلی مشکل بود. روزی اعلان نتایج، صبح وقت قران پاک را ببینم راهی مکب شدم، در تمام راه دعا میکردم که بدرجه اعلی کاهاب - شوم، به زیارتی که نزدیک خانه بود، رفتم و دم صبا کردم. آنوقت در خیال خود اندیشیدم که بارچه - امتحاناتم را که بدرجه اعلی است، برایش حد هم و سسی گهم همین حال تخته امرایده. فقط همین حالا ...

لبخندی بر روی لبهایم نشست، ندانستم چه شده، یک برگ شدید موتر بعد از آن به ذهن افتادم. وقتی بهوش آمدم، خودم را در بستر یافتم، اتساق بیگانه بود، خواستم برخیزم تا ببینم که در کجایم، اما هستی، فقط دخترما!

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دهنکی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود.

ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خاتمش هیچ کاهی با خنده و مزاج صحبت نکرده بود. مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفتم: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچیک خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم سیرد. بتواسی گذاشتم و تورا فرزند خود خواندم، تویه مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روز بعد که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همهنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو ما در عهداشتی، ایطور دم دروازه نمیشدستی. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری ننگدارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم با دردهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که یک خاله ام در چین ولادت - نوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که نزدیک مطه. ما قرار داشت: اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم، برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم پرالم گفتم: تودوم نمره کاهاب شده او، تهریک باشد، آنهن از توه همین توقع را داشتم بطرفش نگرستم، این کاهایی هیچ خوش نیامد، اینهن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: مه کاهاب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شهام دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

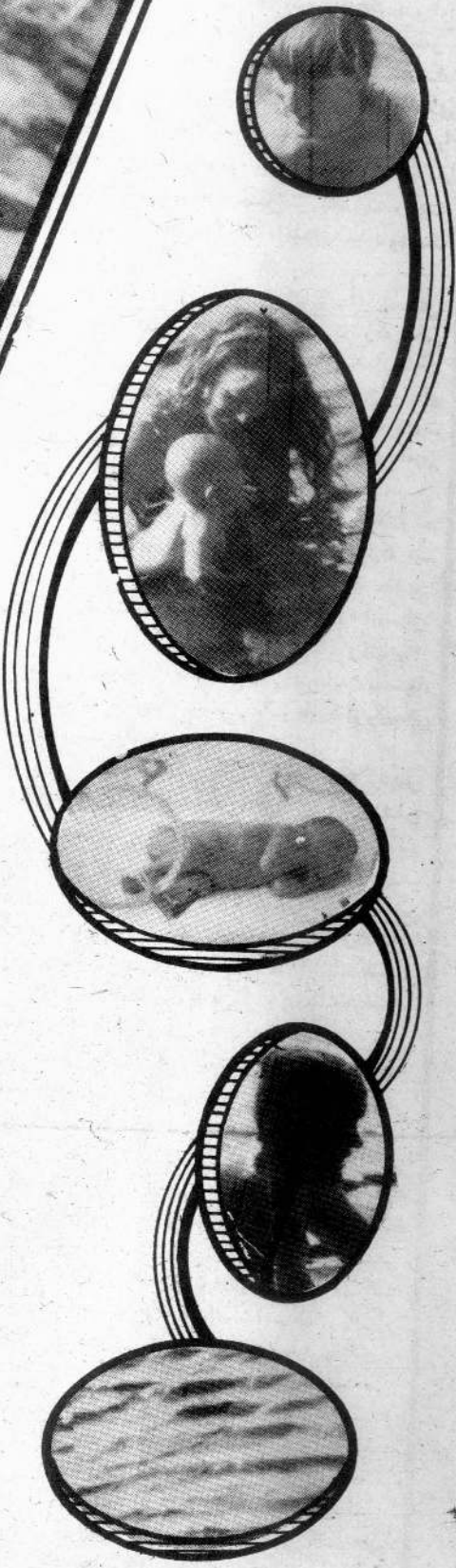
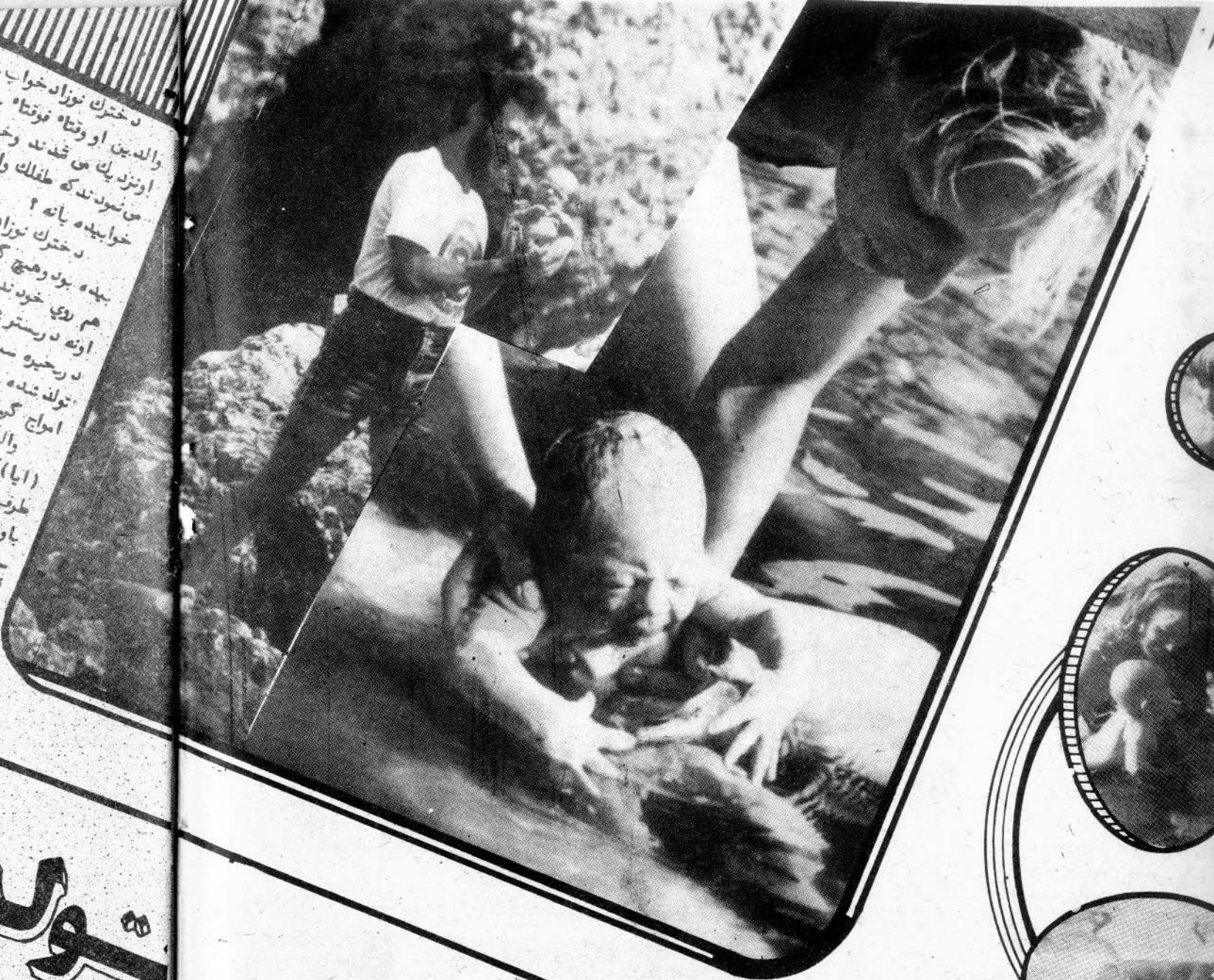
با خستگی تمام بارچه را گرفتم، یک ورق سپید با چند کلمه سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگفتم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بلسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرقبر، ... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما درمن نشستم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند.

ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر ... تو ... را ... دست دارم با آنکه ترانندیده ام، تراد رخیال دارم مادر ... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگوینم داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از - مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کیهایی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال بیچشم میگردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، صادر و دم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از یاد دورم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

وقتی بهوش آمدم، خودم را در بستر یافتم، اتساق بیگانه بود، خواستم برخیزم تا ببینم که در کجایم، اما هستی، فقط دخترما!



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 هم روی خود نداشت، از سر
 اوزه در دستر شفاخانه بلکسه
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت،
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک بیدار شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 را می توان در هر ساحل دریایی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد را آب
 امروز در مالک پیشرفته جهان
 روز بروز مریخ می گردد، تعداد
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیچا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحادیه
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعداد واقعه مرگ مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 موافق ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 برادر که از آنجمله جلوگیری
 از زخم شدن و درن های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او را آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نمی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خود
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردد.
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که او را محول مایع به ماحول
 (بخشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گنیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دن چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحقی اولین در شکل روانی او را آینده
 انسان در شکل دارد. بخصوص
 در این میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسد.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امر که او طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید میباید
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید. انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثیر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات

توی تریونه و اولین حرکات راجع
 مهارت خاص تنظیم می نمایند
 جنین اطفال زود تر از همسان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور با سالم تریومین تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با سازه عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. مهارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل گلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه مامان گ
 قبلی زن حامله توسط
 تعویجات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

توی تریونه و اولین حرکات راجع
 مهارت خاص تنظیم می نمایند
 جنین اطفال زود تر از همسان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور با سالم تریومین تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با سازه عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. مهارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل گلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه مامان گ
 قبلی زن حامله توسط
 تعویجات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغښ چې د سیاست په لور کې یو مشهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم بلنډې او په راتلونکې کې به هم وپلنډې او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې گوتونه بسه زبا کسې.

د نیتو شمرونو مشهور مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وگټله. نیتو افریقا د شمرونو دې او شعرونو د هنر ټولنې افریقایي په زړه کې لیکل شوي دي.

هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره لوی توند نه له حماسې شعرونو بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکو پښو پرونه دي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوگوسلاویا او چینونو سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخښونکي جنبش (رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و) په غاړه واخسته. هغه نو اوس هم اوسنۍ شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه مېزا)) په یوه تاجو کسې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدل شواو په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتاوه او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شیبه کې چې د ازادې لمر لیدلې و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه (اګوستینونیتو) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) بلاری د عیسوي مذهبه د پروتستان د څانګې کښی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنۍ اوسنۍ زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په خپل پښته لاسیزه کې د انګولا د نوي زیزیدلې ملی فرهنگ په آسمان کې وپلنډید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې ((د استګهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محملینو په نمایندګۍ د محملینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

دا را

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید رهنده (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی ولسوالی تینوار است. جشنان تاریکشی انگیزه شواو تیز گویا و سیرو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای فراگیری آن صداه نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دورتا هندی و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت در دست کار دیگری است. من در دوسان و ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایستد تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد قی - الباب سکیم. کودک در می گشاید و قاری نریکت الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هادی نماز گدا ری مزین است. او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتوانست. وقتی در فترجه شعر او را خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریختاسر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه بی نیز است. در کما میزسته و در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

بازنده دقیقه در زندگی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفید متر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکد شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟
تناماساه یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطس
اوجان ساهتم بعد از ارا عملی
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمندی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم اورا از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتالی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدن چنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم اورا نجات دهیم .
مثلا بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعد از عملیات میگردد مالمس

فندی حمید سرشترولیسر
عموم و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کام صحبت کنیم باز هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردیم چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و مرکزتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

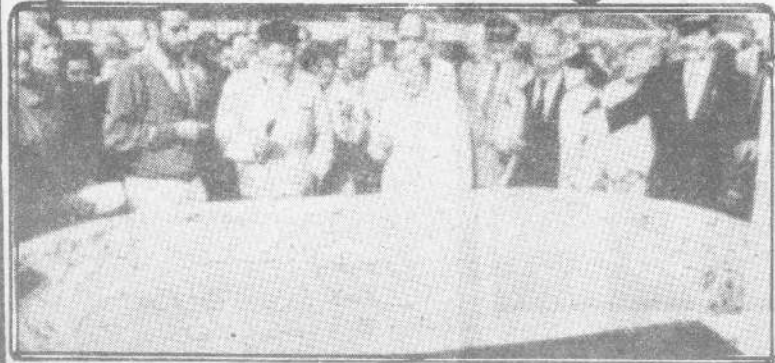
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



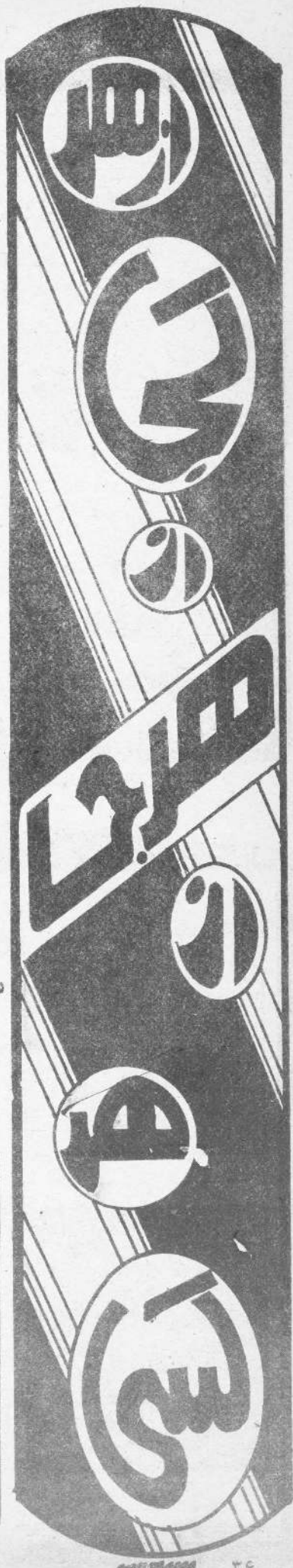
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

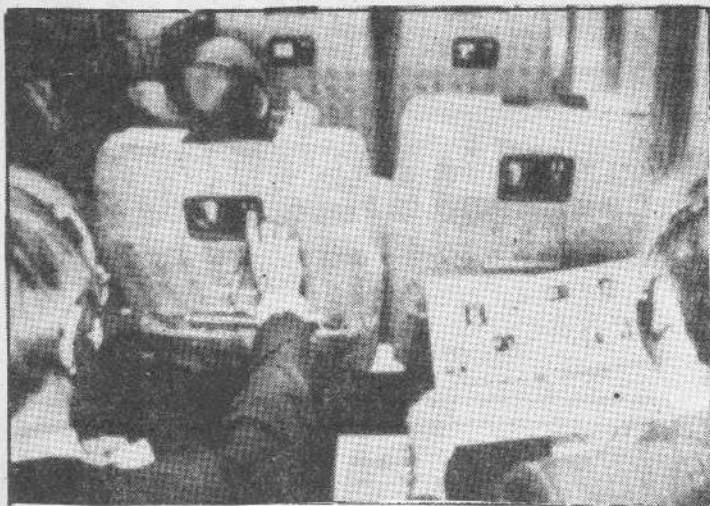
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) بار قصب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون با سخن نشدار گفت: «بچه همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصمیم زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشد که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



مادر کلان وریکار جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکارهای جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

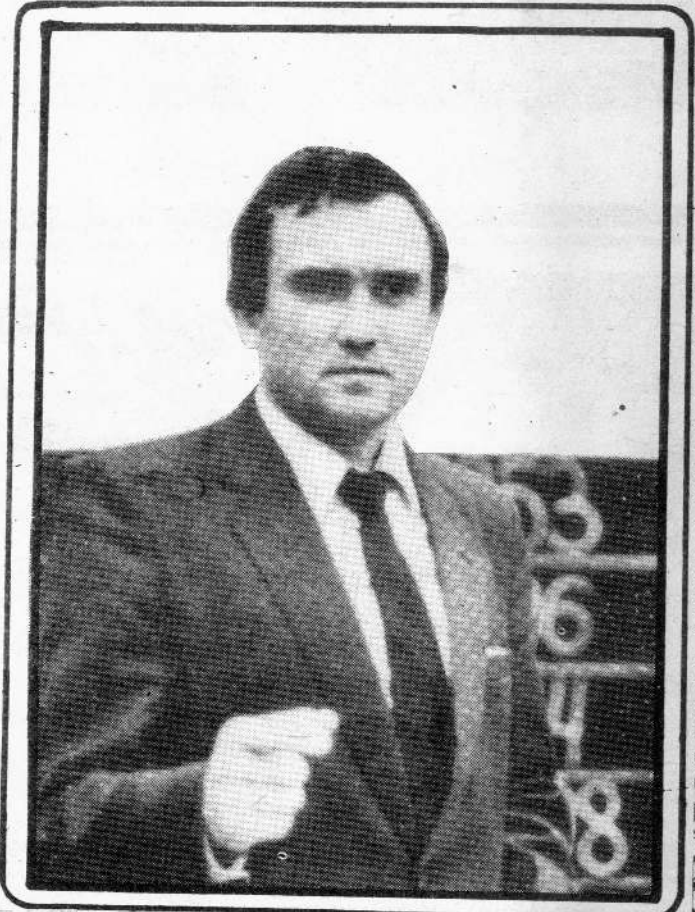
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را باخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



ټولو ته په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبقې څخه چې ټورې اولونځې -
 وپيل لري ، که واخستله ؟ د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پيل وکړ
 دپايدېو کلمات ايجادونه مې
 په رڼه تکرارول او هرځل تکرار
 کې مې نوې کلمات ايجادونه
 وړنهاتول . دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهېدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخيزمن دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل ، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لېکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم . نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د يوه ټاکلي انځور په
 څرنگه مې مېم کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم . دغه مېتود دپهروايز د و
 تمونو د اجرا کولو څخه وروسته
 په بهالو توگه ترسره کېدای شي
 خو مې پېرسې مې په پېرساده او
 اسانه ډول څنگه چې په موسيقي
 صورت په ذهن کې لېره انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوشحاله بايد په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي او هرځل دمنظري
 ټولې برخې بايد هغه پورته پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي .
 لنډه دا چې منظري ته بايد ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان لېرې کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمانځي ونهسي .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

مورې ټوپکف چې دحيرانوونکي
 استعداد اداوند دی ، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تنوننداره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې ټوپکف سره مې د
 کېسې دنېاره صوبې استراحت
 لمان کې پېژندگوي شوو دغه
 استعداد اوحافظه زما دپېرې
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه
 راسره پيداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين
 جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زړښت د پړاېلموه هکله بحث
 وکړ .
 په دې ټولنه کې د اوکرائين
 دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د پروفې
 ف . فريکس څرگنده کړه د زړښت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 دا کار په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپني له پاتې
 شونو (بقاياوو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، دا کار د لمانځنې ټولنو په
 واسطه نه بلکې د فعالو شوسکرو
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي . ددې تجربې په جريان کې
 د حيرانوونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهرې مواد په
 پېر وکولو کې جذب شي او په نتيجه
 کې دتېرې لاندې پړاونه ترسره
 کتول لاندې راسي .
 د لېننگراد د طبي علومو
 دانستيتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې
 مې له فعالو او ښاتېتو سولانتو
 څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوند يې د هغه هغه کسې
 د گڼتن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه وچې دهغوی له نفسی
 کمزورې هغې څخه نه شي جوړ -
 يدای .
 نوموړي داکټر چې د لمانځنې
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره د لېرې ناروغيو پړاېلموه هکله
 څرگنده اود لېونتي (معانيت)
 اندازه په راتېه شي .
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د هروس پېژندنې دانستيتوت
 پروفېټور ف . بوتسکو داپه ډاگه
 وکړ چې د زړښت د څېړنې اود
 هغه د نه راتگ په برخه کې د -
 اورگانيزم دغايي توانو ستروول -
 لېوې ، نهارې وسيلې شي چې
 داتوانو له کمزور تيا څخه ورسول
 شي او پورې په وړخ لاندې هم بايد
 لمانځنې شي .
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائين د جمهوريت
 د علومو د اکاډمۍ هروس پېژندونکي



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 د پېرېک دانستيتوت پوه غونډه -
 وکړه چې په گډه دی ډاکټر
 اصطلاح د ((کهرېاشي تيزابو)) يا
 جوړولو پيل شي ځکه دامواد په
 په اورگانيزم کې د مواد و د تياروالي
 او هسلواو همدارنگه دارگانيزم د
 هغې ترکيب لجه تنظيم سره مرسته
 ايازاره خلک پدې اميد دي
 چې دوي دې زار و وي څو لکه
 که ژوند او يا د لمانځنې د
 غواړي نو تر هغه وخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله د پوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي .
 پاتې به (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 د خبرو د ثبتولو په استوانه پدې
 ډوله اله برابره کړه . ده په خپل
 تحقیقاتي مرکزي چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بیلگه
 جوړه کړه . وروسته یې دخپلسو
 حیرانو شویانو یوالانو پورې اړیکې
 کېښوده او ویې ښود چې ده -
 اختراع کړي ماشین کولای شي
 هم ثبت وکړي او هم خبرونه
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
 چې ((مري یوکوچنی وریډر لرونک))
 وویل چې د ثبت د ستاګه همدغه
 سندره په کټ مټ ډول بېرته
 خپره کړه .
 ادیسون دغه ماشین ((فونو -
 گراف)) ونوماوه چې له دوولسمو
 څخه جوړ دی او غږ اخیستونکی
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

دې توگه به ثبت کیده د اوریدو
 لپاره یې خبره برعکس کېدله
 غږ را اخیستونکی متن به د مار -
 پیچې جوړښت د ننه اویاد باندې
 د غږ د خوړیدو سبب کیده او دغه
 غږ به بیا یوې داسې برلاسې څپې
 چې دا وریډر به نه و بیا وریډل
 د زمانې په تېریدو سره ادیسون
 اونورو مخترعینو چې په دغه برخه
 کې یې په کار پیل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه . حلېسې
 پوښ لرونکی استوانې خپل لمانځي
 مویس استوانې ته ورکړ او د پېرې
 پای کې صفحې داستوانې لمانځي
 وښو څو لکه چې د یوه بل بد لسون
 په ترڅ کې نه ماتیدونکې صفحې
 راځي . د کټ یا فیتی په رامنځ ته
 کیدو سره یونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راځي . څومره چې د
 گرامافون د صفحې په برخه کې
 بدلون رامنځ ته شو په هم هغه
 اندازو ماشین هم وده وکړه
 دې مانا چې دا وریډر ، امریکایي
 او جاپانی پوهانو له ځوانو څخه
 وړتیا شول خو چې په اوسني
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو .

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
قراردادن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب و رادیو کراتی زیاد، دود کردن سیگار و تماس بابت سلسله مواد کیمیاوی.
آیا سرطان سارده است؟
مسلمانه.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تایلانت مبتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و بیضه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است.

بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسیر نشانه سرطان است؟

خیر، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشبختی بابت همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سلامت سرطان باالی مدت بیماری تاثیر دارد؟
بلی، هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تعویق بیندازند و این کار طبعاً فرصت تدابیر ازین موقع را از دست داده آید.

شخص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Procto توستوس سرطان را از خود دور سازند.

سلامت کامل دارم، پس چرا به اجرای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد.

بقیه در صفحه (۱۴)

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا خیر؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگرد؟
آنگین دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ نانی از سرطان ریه در میان کسانی که مطلقاً سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانی که هرگز سگرت دود نکرده اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.

مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.

آیا قتل سگرت از سرطان ریه جلوگیری مینماید؟
امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دود ده قیل دود میشود مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

مطالعات نشان میدهد که معتادین قوی مشروبات الکلی که به سگرت نیز اعتیاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهن و رگلو قرار دارند.

آیا صدها یا صفتی ناهیبوی موجب سرطان شده میتواند؟
صدها اتفاقی در سطح نرم مانند پستان علت سرطان شناخته شده است.

آیا کدام نوع غذا یا ترکیب از غذاها میتواند موجب سرطان گردد؟
خیر، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چروچاپاتی هائیت نسبت به نسل مشرق چائاتی آمریکا سی بیشتر به سرطان معده دچار میگردد. غذاهای پخته شده با دود بخصوص غذاهای یک ماده کیمیاوی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبعی بوسیله همپوتجار به عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانانی رانجات داده است.

چه چیزی موجب سرطان میگرد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را میتوان با یک سلسله نسج بوجود آمده با معیاره دیگر تراکم مایع طور مثال در داخل یک کبسه

آیا تمام تومور ها شکل سرطانی دارند؟
خیر، تومورها دو نوع اند. (۱) تومور های عادی که تدریجاً زندگی با سلامت انسان را با خطر مواجه میسازد و (۲) تومور خبیث یا سرطانی.

تومور عادی و خبیث از هم چه تفاوت دارند؟
تومور عادی به قسمت های دیگر غضت انتشار نمی یابد و به یک اندازه معین نمو میکند. تومور خبیث (سرطانی) به رشد خود ادامه داده و در صورت عدم تدابیر به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند.

آیا ممکنست مبتلا به

لهاوی و خون منتشر گردد و به قسمت های دیگر غضت نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را Metastasis یا انتقال مرض می نامند.

مجاری لهاوی چیست؟
لنف عبارتست از مایع شفاف و هاف که از تمام اجزای سراسر غضت جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.

سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟
سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن چندین سال را در بر میگیرد.

آیا Leukemia نوعی از سرطان است؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حجرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغ ۴۰۰۰ ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید * والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فریض رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند * شما هم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویید ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجویش کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه * شهرین» یاد می
 کردند و در مسافله اشراقی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در مسافله اشراقی بتول های متعددی افتخار
 ضحوت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از بتسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه * جنسی» یا
 «همسگری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا حلواوی ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشد ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوقی داشته بنام «پانها -
 سنی فتح پاشا» ، هر چند این پانهاستی ظاهر را
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «پانهاستی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام -
 اطواد شان به «پانهاستی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانهاستی پاشا برآشفته و الحقی تقصیر آهز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نهی خارجیه
 عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم . شب دیگر در مضامینی که در منزل پانهاستی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد ، پانهاستی با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیشزدها کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تقصیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیوات و نظیری مرا
 جیره دار میزند ، قطعه نعل آفراندادم» ، این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیسک
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چله قطعه نعل
 آفراندادم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی شست ، پنداشت غذا های
 آشپ به مذاق ایشان گوارانیا نمده ، شامرا
 بهم زده است ، شتا بان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !»
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخوام اکلانس (وقتی صباتی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا
 سمود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و صبر و استقامت من از انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصرا امورشق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این منحصرا
 معنی ژستی را که پانهاستی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد بندششان

را از همسر دوم پانهاستی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمباش
 بی سپارند . شما قصر پانهاستی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتما برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در مسوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقصیری
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنبی ها برپا کردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد شد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانهاستی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ، این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزند ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قسلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغتم شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزومه همان پانهاستی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانهاستی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانهاستی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافرت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برهاری من شده همان

تصوی بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانهاستی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت قصر مناسبت
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و راوی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای بی نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دوم خود
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیاستی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانهاستی پاشا ، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما میخواهید درها رو ، بتول خان
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دهاتیان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را گرد خود فرا میخواند و میگفت: «اشب هممان من هستی» و آنها را به مسائل میس و میسوش شپانه به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰۰ فرق نورو پساد.

در صورتیکه کار بهمین مثال منحصر بخود او بود و گلا همانند غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موفق گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - سا ((لقه شمیم)) را بگندد اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاتم بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاسر میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کک کرد، در غیر آن ممکن نبودن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان باتمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز ششما - نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندرزگویی در - آدمم: - مجددی بی، برادر، خداوند نهایی و ابروی آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار راضی خواهند شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه میماند که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی بادنجان دورقاب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند: سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان بتام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا و گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهرث بر اینمانده، نهدانم چگونه خرج کم، کاشی شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰) پول (عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود) بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی رومبا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از نمایان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی میورد و میورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا)) املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هه مزره، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در می گشتم و سارساک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شپانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکتنه همه آنها از حساب او برداشته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی بهیچ میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران، هاداران شب بنظر اینکه هم دستور را اطاعت کرده و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهویی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

پنج ناحیه سکونی شهر ملکیت اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من ازین بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیستم)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بغروشم)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو وکیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در - مقابل من ایستاده ای، زود بغرو اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوٹی دھور دھور دلی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((پہ سترگی)) شکلوپی
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر دھورونو اور دھورونو لہوگی
 لک شمعہ لکھدہ ، ولہدہ ...
 ولں بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھو مہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروپی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوپی جاشوپی
 دل چاد نرہ دہاشوپی
 نوروز ما د نرہ پہ مہ کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور مہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی مہی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی پہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندو نکل مہ یں نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی د زلفو خیال دی ماراگاز و خیرہ
 لہ سہمی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد خیال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فوٹہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہیلتین کی شو پہ ہرخہ
 راہہ گراپی جی (مواج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کلد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جهان جان مرا سوخت
 صرست کہ نغمہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نغمہای جہان را بہ از روی تو روشن
 ند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خورشید زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سبیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکوت و فراق
 چون بانوی فسرده نغمہا نیستہ ام
 تاباں ہرنگہ تو غم طلب باز من
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نسیم
 چون لالہ دانداز بہ صحرای نیستہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زندہ می
 فسرده در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دوزنمای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد کی سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 کہ ہر دم مرا خرم شادان خاموشی سازی
 کہ ہر دم دیدہ بہ دیدار نامی روشنی سازی
 کہ ہر دم تارک مرا باز چرافان روشنی سازی
 کہ ہر دم ام راہ کجا نزدی کہم بسازی
 کہ ہر دم از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی ونه گوری به ستر گور

ماه و حسنه نام
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوتنه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگامی خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشکاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اتمیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول بستر می سر وید
 خوزما وی وچی شونلهی د خولگو به سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبب مینغ راننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 نقش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلی لیرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه یې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې بگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړه کسری ترمنځ
 رانیس ا
 چې د ایلو خاڅکس ژوند ون
 په خندا تیر کړو ا

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردی که بیای به پرستاری وي
 دیده اش تا به سحر فز قد مهاي تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفايش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بد رسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهاي تو بود
 خواستم لب بگشام به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیخ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیخ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو خرو ورته هیخ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لس
 زمونږ ملگرو ورته هیخ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیخ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوزي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیخ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خیده
 خو سر بیرو ورته هیخ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیخ ونه وي

غزل

هر چه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثرت تو نشان
قصه موه سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو- رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل (رفعت) از هو می نویسم

احمد ضیا (رفعت)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش رود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هار باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
ز دلشت (لیان)

ماه رویا

دینش که بر سکوت و تنگناری زدم
بانه و ناله های شوریار خورشید
آنجایی نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذ و تنگناران غریبم
بروزه در نشاندم و تنگناران غریبم

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا میدانش
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان جان جانش
آیت فواید شوقستان فواید دل است
آن در کتاب فطرت نام فسرل میماند
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل میماند
خالده فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جرگی نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانندی
چی رفته ای به سینه کی خان شه چی هم جهان نبودم
خود می هیج کی خان شه چی هم جهان نبودم
ماه کاله می زماخوردی زماخوردی زماخوردی
زده د (سیا) آسان ستوری جرگه که خلک
دلی زماذ میخی گل زما د (دزی) نه منسی

دزمه (سیا)

از شام تا مبوط

من در موه عشق
باشهر شکسته و دامن لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یادها
اما بیاد (تو) !...

۱۲۲۱ ار ۱۲۷

شمس علی (شمس)

بیرار

منم از ساحت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان موه منی از بی نماز بیزارم

فصل پنجم

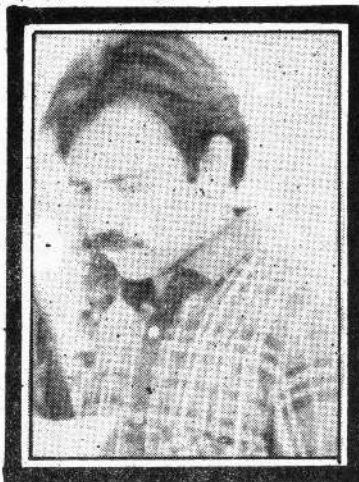
دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم
هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانی بیلکس دردست
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع و باسیان ماه
ببینم گرم از سباهی نیهای آرزو
بروزه نم بتا طرب با پیمان نیوشا
درک او حسرتی که تمام آرزو منشا
من با پی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خالده



از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسبيلار زرو دام اتان . را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گشت : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گت ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمک ها
 چوچه باشند که در واد پوچند مي
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيج باورم نمي شود .))



**آدمک های
چوچه**

احمد ولي و هنگامه از هم

جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .

ماخبر جدايي اين دو هنرمند را با فاميل شان در کابل
 مطرح نموديم که آيا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يانتهم
 که بلي اين خبر واقعيت دارد و جدايي آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .

خراننده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر هروي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود -
 هنگامه به اطراف ازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شو ازدواج آنها بزرگي بنام احمد مسيح است که فعلا به اسار
 فيصله محکمه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بکبار اجازه دارد او را ببيند .

چرا اين جدايي صورت گرفت ؟

بنا بر بررسي ما باخ دفتيق ندارم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينکه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشيني هائي که وجود دارد مربوط ميشود به اينکه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد مي گذرم و همينقدر
 مي گويم که خوشبختي هر کس در وطنش است و آرزوي بزم شايه
 که در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولسد و احمد ولي که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردمي که رنج
 ديده اند ترانه . بغم خود رانيز فراموش کند .



پدر خوابهای شیرین

ترجمه رهناب

فلم باادهمين العه هنرمند هائي که آنک سرگرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گير انکاف يافت . فلم هائي به گونه
 فلم هاي جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذوب خود ميسازد .
 ديزرمانی است که راه دوران کودکی نش را پيموده و اکنون
 به صنعتي با تکنالوژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلماي
 ۲۰ ملي متري با کاتال هاي متعدد آواز ، دبله ستيو (آواز ستيوي
 عالی) و تجهيزات کمپو تری وسايل فلم برداری به کار روزه فلم تعلق مي
 گيرد .

مراحل افغانين و راه گشايان اين هنر تو بهما بديار فراموشي
 سپرده شده اند . پيش از آنکه ديوانه هاي انساني (برادران روايت)
 به پرواز افغان نمايند بي بايست بگان هکن هائي که به حرکت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يکي از پيشگاماني که به فکس هازندگي بخشيدند
 ماکس سکلا د انوفسکي بود . وي که ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل

فریده در فیلم سفر



در کتری فیلم سینمایی جدیدش راتهما میبیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند را اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسم (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردیم . من در خدمت خود را هر روز رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدانم ، من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردیم و تلاش میکنیم با این آثار نیکو مصدر خد مت صادتانه بسازیم و فرهنگ خود شرح .

از دوران کودکی وقتی بوده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم ؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت با اخر تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم ، با جوی ده یک ماه در مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستم ، چند پستی ناسیانه را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعور جوانان در راه یافتیم و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در چند ماه تمام نمایشنامه کوتاه و بلند نقش های مختلف را ایفا کردم . اینکه چگونه و احوالی سینما گزیدیم ؟ روزی در مکتب با ائمه عالی عایشه (در انجمن) با مصطفی صحبت داشتم ، آنگاه شدیم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید راتهما



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

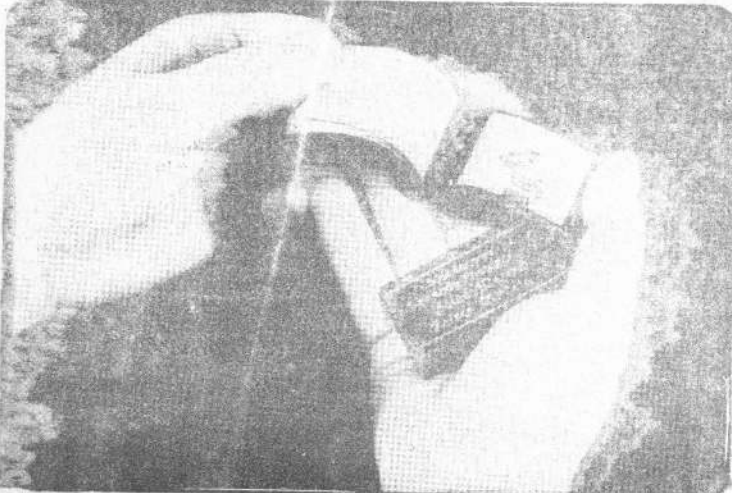
سوال : کدام خواهی زنده کی کی ؟

جواب : در شهر فلم .

سوال : اگر یک توه بی از -

جواهرات میبودی کدام خواهی باشی ؟
بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک در این جا از همسران هالیوود استفاده نموده و آنها را به بیمه بزرگتری نشان میدهند . آنگاه اینکه بسوی حرکت با شفت ، بلکه زنده ، اینکه اولین مدل را چگونه انجام میدهند فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس استکلانوفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت . سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهردین مایند گردیده . در نوامبر ۸۶۵ انجمن و فواید بسیار انداخت .

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه (برلینر) در کسابل (انیسگر) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور برلین (روتسبرگرتن) به نشر رسید ، در این اعلان صحبت از اجالتیسترسین (اختراع صبر جدید) یعنی پروسکوپ ، بود . شام همان روز در مناظرو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . در آن روز ، ماکس و ایمل سکلاک انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ (پروسکوپ) خود را با کار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هلیوی زنده) بروی پرده نمایش دادند . ۲۵ متر با صحنه بی از آنکه تیاتر صحنه ای از (رقص در حلقه آیتالوی) صحنه کهدی صحنه ای از کنگر و ها در حال بوم و صحنه های زنگی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد ، در بی حرکت و تصویر اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود . اثرات تیاتر تا آن زمان بودین فرق در شرف و هلهله این اعجاب اختراع گردید و منصفیسترسین خبر آواز مرحله نهی را تپید داد .

مناهیخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس ، پروگرام سیته سنگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



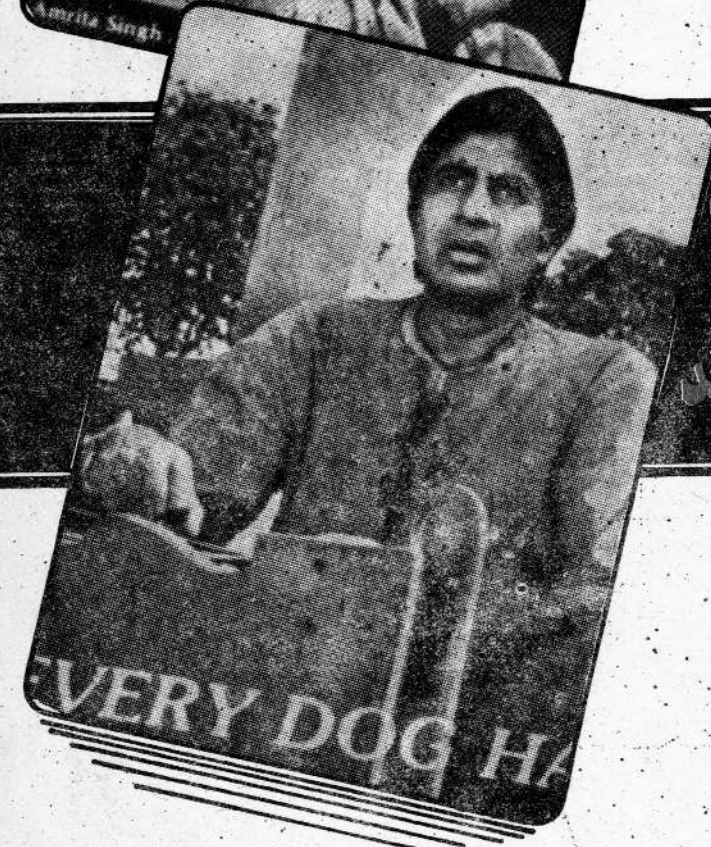
حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسیده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوشی کرده توسن
 بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا
 افتاده باشد. این حقیقت مسلم و
 آشکار است که تردید و شکاکت به
 همراه ندارد.
 ولی سوال درشت و قابل -
 محاسبه این است که راز موفقیت
 ر. امیتابھ که همانا استیلا -
 از همان ماه است در چیست ؟
 چه انگیزه ها و عوامل و -
 موهبتات سبب میشود که فلسازان
 بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به
 قول آنان امیتابھ امروز بگانه
 دوران خود بوده از نظر بینندگان
 فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز -
 جهات خصوصیات و شایسته کی های
 کار خود ، هنرمندی است متفرد به
 خود . چه این هنرمند در میدان
 بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین
 جمعیت هنرمندان فراوان سینمای
 هند مقام والایی در صدر داشته و
 توسن اقبال او همواره سراسر
 دیگران بوده است و بهیچ وجه

داده دهنده و ستاره

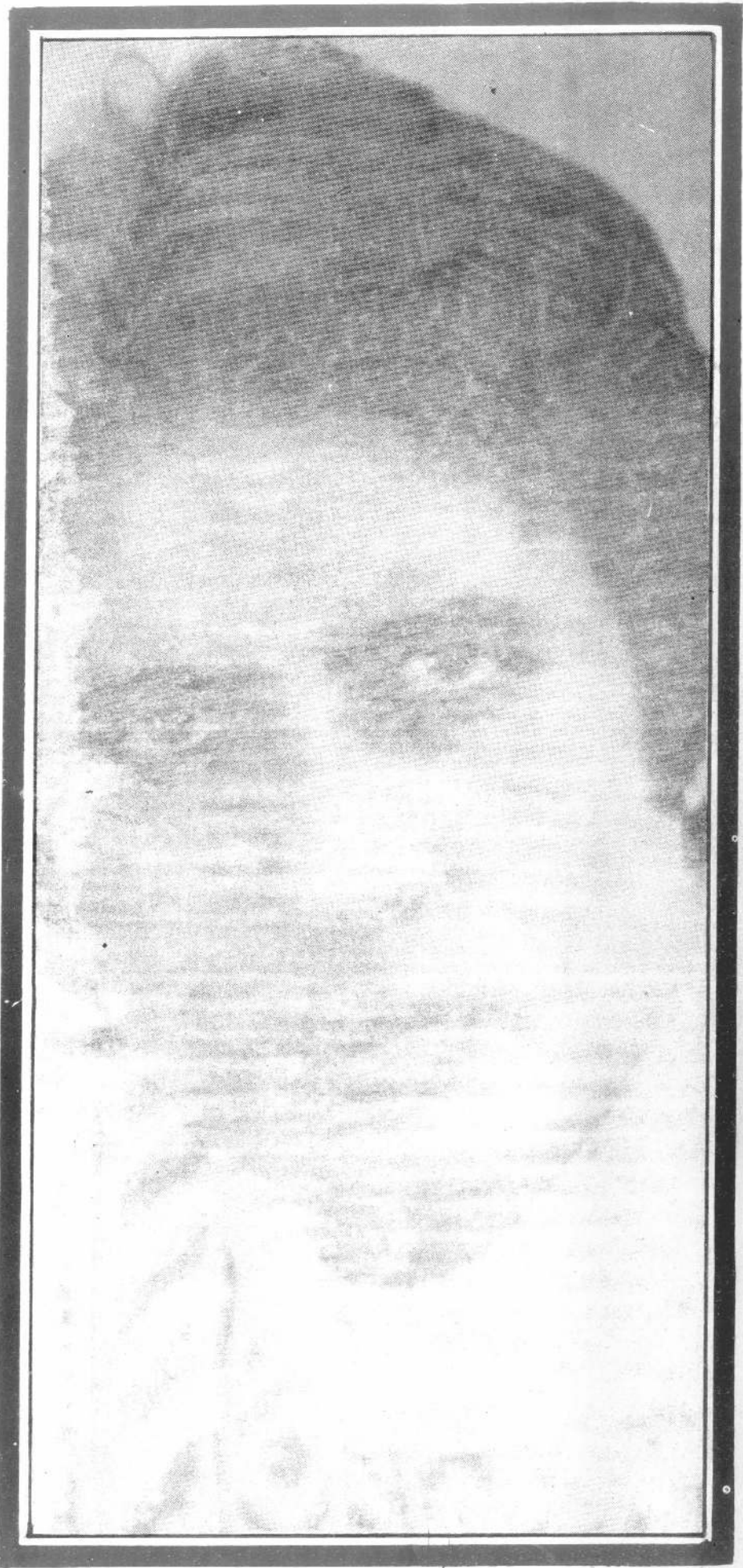
دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده
 داده و به عوض او شتر کهن -
 سنھا را نامزد بازی در فلمش نمود
 و می خواهد فلم خود را توسط شتر
 تکیل نماید .
 هنوز این خبر بد تی سبب
 شده به سردی نگرا نهده بود که
 خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه
 رابیل رول کارگردان نامی دیگر
 هم ، نام امیتابھ را از فلم خود
 حذف و کلید این دروازه بسته را
 بدست دهنمندر سپرده است .
 این دو کارگردان که از شهرت
 و محبوبیت فراوان برخوردارند ،
 انگیزه . تغییر عقیدت خود را انشا
 نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان
 شوم ، برخوردار گارایمان حل به
 عجله ، بی مورد و تصمم انی شان شده
 است . مردمان صاحب صلاحیت در
 این محدوده ابراز نظر کرده اند
 که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با
 این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوزاستار)) یا هنرمند
 فوق العاده هنوز از جمله نام -
 ((امیتابھ بچن)) حذف شده و
 هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی
 موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه
 فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه
 به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر
 راهب همراه نداشت ولی باز هم او
 مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو
 سینمای هند حکمروایی میکند و سحر -
 الزجه او در بازارهای سینما برق
 اسا رویه صعود می رود و در پیشانی
 فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم
 توفیق خوانده نمیشود .
 باوص اینک سهلش گیتی
 یکی از فلسازان و کارگردانان معروف
 اخیرا باطنظنه ، خاص ، فلم جدید
 خود را با شرکت امیتابھ اعلان
 کرد و چند شات مختصر از فلسم ،
 فلمبرداری شده بود که وضع دیگر
 کون شد . بطوریکه اخبار دست اول
 میرساند که سهلش در ادامه

امیتابھ بهترین

هنرمند
 سلطان
 رقیب
 بهترین



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از لیلای پالا

باید که برای همه در باره عشق و محبت
ایده خوبی در سر داشته باشد
چون افراد سالمند

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناولک سوزگان نواز او
دافق به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلای گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک ماه هلال ایروماه دگر رخس
گرنام اوکه (ماه دوپالا) گد اشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآیند ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
پانام موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.
وانهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay (بندره بمبئی) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده. اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده.
دیده میشود، و وقتی که از او خواهنش نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی شکست
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یارمن از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن نظری است و به آینه احتیاج
ندارد.

گفتم: مام از کشتن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین کشتن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی امانه چندان.
ومن باز گفتم: چشم تو کار سفر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.

گفتم من نه نفعیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود. ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
(مغول اعظم) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغول اعظم) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغول اعظم) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی ((سکرین)) یا پرده سینما هم یک
خیال است. یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخن گفتی، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، درد نیایی خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجیلات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید آری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه تیکه هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تسرا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویند))

ادب عشق تقاضا کند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورتت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میروسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کابجه یاد داشت خود
نوشتیم:

در آغوش گلی دو شینه جاد داشت
که هر برکش بهاری روناد داشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن فرونشست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمایی
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفائی خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش آبدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زو خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و زره نوره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از فروغ سر بسر دنیا و عقبا سوختند
گوشنیدند رگها را سفندرتب کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شفیقه همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریت قصد سفر را
 به رید و جنیرومینا بدو
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید
 مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریکی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و
 غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد...
 زبیلی خود نروید آن ایالت نروید هولند میرساند. سرانجام هولند مصم میشود که سفرش ادامه بدهد.
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف همین اقامت کرد.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام
 های تینوزاد با من، همیلیونرتی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیامعرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلیونرتی رسانید که وی نقش زمین کردید.
 و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلیونرتی آشنا کردید. پتراندا مدعی شد که نام
 اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیونرتی
 خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیونرتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس ورنگهد اشتناست. در فرجام یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و
 فراق در رید و نروید زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش
 سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فرخارچه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت
 خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپردازد. بنا به
 سفارش پدر ترنیتی، پتراندا برلین نوشت که خا-
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسرو
 را پیشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخی شد است
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سالی
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -
 پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست
 نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالیوی من به سن
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی
 یک شب از دوستان کلتوری که مرد کیمیا -
 دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵
 بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از -
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام
 لورید و به دست آورد. ویکتوریا با همان اوراق غلط
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا
 آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی -
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنیتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیونرتی را به قتل رسانید؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بودم. بریالای
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دوردی بی -
 پهنا آب نریختا داشت. آنجا آرام بودم، چنان آرام که
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست
 و دوی خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردادم.
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا -
 تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید
 و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله
 لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. -
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا
 استغمام پرسید:
 پتراندا توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را
 قصه کرد... راستی تو همیلیو ترنیتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبم دیدم. مکرا، آهسته زیر لب زمزمه
 کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند... من دین دنیای بی
 پهنا فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک
 قاتل را دوست داشت.
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز
 دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترشستی
 ترا روزگار که در قناری ((واکتر هایل)) رفت و آمد
 داشتی، مشفاخت و نه؟
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کنی.
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با قلب
 ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم...
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت: قبل
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته
 باشی.
 به ادا حرفهایش گفتم: بلی زبیلی، در رازوی یک
 کوچ فرو رفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش
 مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند،
 پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترنتی تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و نقد خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفت: ترس از مرگ!
 - بلی، تشکیک پیش را کشتی!
 زبیلی گفت: من اورا نه گفتم بودم، حضور
 در صحنه قتل، پاسنتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه... باتاکید گفت: باور کن دروغ
 نمیگم...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم
 رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب
 من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم
 بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سوز گودال
 ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم... در نتیجه
 فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ
 ترنتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما!
 هیچ قتل مایه، اختار نیست. و او را عاشقش بود.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود... آدم وقتی قتل
 میکند، هیچوجه دلیل نهادن نمی تواند داشته
 باشد... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می
 باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد
 زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،
 چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارم،
 باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی می نمودیم، چرا
 بازم این چانس را از دست بدهیم؟ من پنج نفر را
 کتم و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوزناک زبیلی
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلیو ترنتی اصلاً به
 خاطر پولیس را در جریان ننگ داشت که با او شمشیر
 در یافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را می لرزاند.
 گفتم: ادامه بده... باید حرف زد، همه حرفها
 را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط
 اتهام می تواند باشد.
 - او اینرا میدانست؟
 او مرد پیری بود یاول، ... او ترس داشت
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در
 زالسبورگ با من ملاقات میکند... با هم قرار گذاشتم.
 درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که این
 فقط یک دام می توانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش
 رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون بصدای آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -
 اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلینزور را برای اقامت ترجیح
 دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی
 او زبیلی نیست، بی بیوم به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنده زبیلی، به اینک
 سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال تو تلفون کشیدم. در هتل پتراندا
 تو آمدی بود. ترسد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترسد گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی
 محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد.
 - او نمیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت
 بتوضیحی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق
 راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن
 وضع بخصوص، اینجانب میبودم. برای اینکه ترا
 مطلعاً داشته باشم، اینک در برابر تو و ترسد قرار
 دارم... در زیر این پل، درین سرمای کشنده
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها
 هم دستم را بگیروی و سوزن کلاه خوشبختی وضع
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه مکن و
 بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک
 مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست
 دارم... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم
 در گوشم طنین می انداخت و مرا در انتخاب این راه
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 از زله ها بسوزن کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست -
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -
 دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.
 لطفاً ورق بزیند

بقیه از صفحه (۲۹)

بخت او متوجه شد، با اهی گفت: گوی که زندگی به گریه آغاز شده و تماشای گریه اس. خدای مهربان بود، بلکه رضایت خدایند که چه میکند. تو مادری پدیده‌ها را داری و ناتوانی مثل اولاد بزرگ ساختن نم نگو، خدای مهربان.

بازمانده‌ها می‌گفتند، اما در دل هزار حرف داشتند، تا به او بگویم. خدای مهربان خواهد بود. مادری بر من حسه، اما نمی‌توانم هیچ نگفتم هر چه داشتم در دل من بود، همه چیز، همه کسی چتی او را بیگانه بینداشتم اگر چه او صیقلی در دل غم‌نیده من راه باز کند، اما من این در را نمی‌گشایم.

وقتی به مکتب رفتم، آن شوخی هان‌ناله گویی را از من فرار کرده بود، دیگر کسی نبود که از من بترسد، همدستی هایم را دیگر از دست نمی‌دادم و بر آن‌ها تسلیم نمی‌ماندم، معلمین متوجه شدند که من بیک شاکرد آرام میدلم شده ام. همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است.

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم، این غمناک‌ها در دل من نهفته بودند. شب‌ها خواب نمی‌دیدم، از کلکین خانه، قبرستان را تماشا میکردم، قبرستان آرام و خوش مردگان را در بر داشت.

سرود غم در دل من نشست. از همه جدا شدم به مسافلی عروسی شادی صورتی، همه‌ها خوش نمی‌آمد. در جمع و جویی مردم دل تنگ میشد. همیشه با آنی قبر مادری میرفتم، زاری میکردم و از این صداها من خاک با او حرف می‌زدم، گویان دل را میگفتم، گاهی این حرف‌ها بلندتر گرفته میشدند که خود می‌شنیدم. او همیشه با من با آن قبر مادری می‌رفت، دل‌داری ام میداد. تنها او بود که همراهی من غم‌دل را میگفت، او همراز و همبازی کودکی ام بود. وقتی که میرفت صد هاتسم میداد تا نگویم.

دل من هوای غصه هادداشت و تم هوای نوازی. شعرهای شاعران بر من اثر میگذاشتند و قصه‌های نغمه‌ساز گان در من خیال می‌ساختند. دل من خواست باد رویدار، سنگ و کوه و گیاه حرف بزنم، ادرس - پدرم را داشتم، جدا شدم در کجاست، فامیل ام - میگفتند که اولها به پسران می‌آمد و حالاهم از شرفندگی نزد تو می‌مانی آید، این حرف را خوش به کسی هلمی گفته است. منکته تنها می‌ماندم گاهی باید درم - در خیال حرف‌های میگفتم و در خیال از او هم جواب میگرفتم، با مادری همیشه حرف می‌زدم ولی از او جوابی در پیش من نمی‌ساختم، مادری زن قبولی بوده که اسم قبولی هم داشت. ایسان گل بود، که دست نافرمانی زندگی پر، پیش ساختن مادر قبولی مرا سردان به چشم حسودی نگریستند تا آنکه به پسران ساختن قبولی او (مهم) بود.

دیگر نمیتوانستم از دیداری که مرا بزرگ ساخته بود - پول بخواهم. رفتن در موسسه بوت‌دوزی، بهجت - کارگر شامل کار شدم، مزد میگرفتم و ضروریات زندگی را رفع میکردم، همه میگفتند کارکنم، اما من میخواستم که برای پول، دستم به افراد خانه دراز شود.

صبح میرفتم مکتب، چاشت باشم گریسته پشت میز کاری نشستم و هر دهک کوس جهت فراگیری خطاطی و رسای میرفتم، شامگاه که می‌آمدم، او را می‌دیدم. برایش قصه میگفتم، تنها با او خوش بودم حرف بزنم، او هم خیلی به حرف‌های من گوش فرامی‌نهاد. سال

ها با بهاری آغاز میشد و به تری انجام می‌یافت، او در رشته طب شامل پوهنمون شد. او دیگر درس میخواند، از اینکه نتوانسته نترسم بیاید از من معذرت می‌خواست. من با انکار خودم مصروف بودم، چهره مادری را روی صدها ورق ترسیم میکردم، وقتی تمام میشد به او میدادم، تا ششتم کند. او می‌دید خیلی خوشحال میشد. اسم مادری را باهفت رنگ و هفت خط و هفت دهی نوشتم تا او بخواند و صدیق کند که موافقت می‌کند. او می‌دید که من میخواستم و اجازت میداد. هر دو از دروازه خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته‌های مان قصه نایم و از جوهر دنیا برایش قصه کنم، از (او) که بی‌فکری بود، تنهایی ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمه‌اش که یادگار کودکی‌های ما بود خیره شدم، مقابلی ایستادم و گفتم: عروسی ات مبارک. او هیچ نگفت و حتی بطرف من نرسید، نظریه ایستاده بود، ایستادم و به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشمم زمزمه کرد، عروسی ات مبارک. عروسی ات - مبارک.

رسان در ملتون

چند قدم تا خود آگاه رفتم بعد ایستادم و گفتم: نمیتوانم، یک وقتی دیگر می‌آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت. موافقت او را اشاره به (او) نمودم. او بطرف من برگشت از خاتمی معذرت خواستم و اجازه گرفتم، هر دو از دروازه خانیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دل میخواست با او از گذشته‌های مان قصه نایم و از جوهر دنیا برایش قصه کنم، از (او) که بی‌فکری بود، تنهایی ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمه‌اش که یادگار کودکی‌های ما بود خیره شدم، مقابلی ایستادم و گفتم: عروسی ات مبارک. او هیچ نگفت و حتی بطرف من نرسید، نظریه ایستاده بود، ایستادم و به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشمم زمزمه کرد، عروسی ات مبارک. عروسی ات - مبارک.

روز یکشنبه و گفتم: ازت خواهش میکنم دیگر در سر قبر مادری که بودم نیایی بپوشه، تنگ و تنگ گام برداشتم و خودم را بکلبه ام رساندم. برف کوچکی رسید کرد. او مثل همه سالها برای پاک کردن پامها روزی با من بود و من هیچگاهی نتوانستم در پیش کلکین بایم و او را تماشا کنم. از این پنجره ایستادم به کوچی می‌دیدم. چاد گذشته هادرم پیدا میشدند. جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را ندیدم. میرفتم، هر لحظه بیانش بودم، هر شمرگرفته را بنام (او) نوشتم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کار کوچی میدیدم فقط سلام میکردم و پس وقتی به خانه شام میرفتم مثل چایلیس تصدیق از عروسی خانه میکردم، او خانم مهربانی داشت که همیشه بر من لطف میکرد. دختری تولد شد، قبولی و نازنین، آهسته آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیال من بسوی غزال میرفت (غزال) نازنین تهن موجود روی زمین زندگی بود، او من را می‌گفت تا ایستگاه در دفتر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود، با من حرف می‌زد، وقتی خانه می‌آمدم او در خانه ما بود. هلم کسی را میخواستم تا او را - بیاورند، برایش هر شام تنه می‌آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشتر می‌رفت، دوستی داشتم، خیلی دوستی داشتم.

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد. من با شوهرم به خانه که بدستانم تهنش نموده بودم. یکجا زندگی میکردیم، او را دوست داشتم، به همه اعضای فامیلی احترام میکردم، شب‌ها شوهرهای خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم، به او میگفتم تلخی‌های زندگی مرا خیلی آزاد داده اند، تو هر چه درد های من باشی، دوسه ماه گذشت، ذوق شاعرانه و سلیقه امرا تمجید میکردم، ولی حالا یکسوی غمرویی جا پیدا کرده بود.

ای خدا تو رحم نما، فکر میکنم، دیگر باشوهرم خوشبخت خواهم بود، طفلکان قبولی و نازنین خواهی داشت و آنگونه مرمادری را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمی‌کنند.

ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد. هر کس را که بخانه ما می‌آمد، بعد از رفتن بدور میگفت: کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی‌شود و چیزی که میخواهم به قیمت بلندی یا کزانی بدیگران و انبوهی میگردد، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لاف هم می‌زد.

آهسته آهسته مرادش نام میداد، به پدر و مادرش توهین میکرد، می‌گفت و از غافل‌الغای بیجا - اش حسه می‌شدم و برای او در وقتی که آرام میبودی گفتم: همسایه ها چه میکنند، اینقدر غافل‌الغای نکند. دست به لت و کوب برد. فمها دل بیشتر - طفلیان کردند ولی صرف می‌گفتم. در هلم را - روی صفحه های کافه می‌نختم، با آنی قبر مادری رفتن و دردم را به خاک گویی می‌گفتم و دل امراتلسی میدادم. تمام روز صرف خانه بودم، از ظلم - پسرانم می‌کردم.

شب هادی تر بخانه می‌آمدم و روزهای جمعه و - رخصتی بخانه نبود، از دردم تا آنکه بگذرد، به دردم می‌افزود. او می‌شود و در شناخته بسترش نمودیم، خیلی دل تنگ بود، بسان مرغی به قفس سینه ام می‌تپید، دیگر روزها صبر بدیدن میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده داده بودم بروم.

دروازه اتاق را گشودم، او روی بستنش افتیده بود، دختری در نزدیکی نشسته بود، موهای سیاه چنگ چنگی داشت. چهره گندی و قد متوسط داشت، همراهی سلام کردم، دستش را فشار دادم، به طرف شوهرم رفتم دستش را فشار دادم، او در نزدیکی گشتم - چیزی گفتم فهمیدم، نشستم، زن به طرف خیره شد، منک از صحبت زن هیچ نفهمیدم پرسیدم: معذرت میخواهم، شناختمان و زن تهنه چهره ام نگویست. رنگ رخ شوهرم پدید بطرفش نگریستم، پرسیدم: اینجا را شناختم، معرفی کنید! آن زن به تنگی گفت: ما اینجا چه می‌کنیم؟ کی هستیم؟ خندیدم و - گفتم: من خانم (اشاره به شوهرم) و به عبادت شان آمده ام. شما... زن حرفم را بهید و گفتم: شما جدا شده اید؟ گفتم: از کی؟

شوهرم در این حرف ما میداد. از من تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق، تازه نفهمیدم که از چه قرار است. او کیست؟ زن گفت: من نامزدش هستم. با آنی بستر شوهرم نشستم و آهسته آهسته از خانم پرسیدم: شما نامزد او هستید؟ گفتم: بلی، گفتم: از من خبری داشتی که خانم اینجا هستم، گفتم: نه، مرا گفتم، تو طلاق داده. شوهرم زن می‌زد و میدادست چسه بگوید، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی یا منس یا با نامزدت؟ گفتم: با نامزدم، گفتم: مشکل من چیه

کوچه‌ها جان پر تابه از میایم خواست

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود، زیر لب زمزمه کردم: ای تقدیر بامن هر آنچه میخواهی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهای کعبه اکنون دلشان از غصه می‌گرفت و هوای گنبدن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود. غبار غم دوباره راه بسوی کلیه من زده ام باز کرده بودم، به عکس ما در نگریستم، بیانش افتیدم، بسان طفلی دریای صادر گریستم به سوی مزارش رفتم، کوچی سیاه بود، شام چادر سیاهش را گسترده بود، با آنی مزار مادری - رسیدم، نشستم، باد شوخی موهایم را بگریه ام میزد. باران دانه، دانه می‌بارید، آسمان تیره تر میشد و زمین سیاه‌تر، باید در برف شدت گرفت. به زمین سیاه‌تر، باید در برف شدت گرفت. به زمین سیاه‌تر، باید در برف شدت گرفت. به زمین سیاه‌تر، باید در برف شدت گرفت. به زمین سیاه‌تر، باید در برف شدت گرفت.

بخاطر تنهایی او شامها به خانه ایشان میرفتم خواهرزاده های تهنیم دور جمع میشدند، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نگفتم خیلی خاطرم را میخواستم، شام شب دوم همینکه وارد خانه خواهرم شدم دیدم از خانه ما کسی را فرستاده اند تا بایم. شب ناوقت شده بود تو قسم، صبح به طرف خانه روان شدم، همینکه داخل خانه شدم همه تهرکی دادند. پرسیدم چه خبر است، چه راتبه‌سک میگوید. تا آنکه خاله ام و شوهر خاله ام با خندیده گفتم: نامزدی ات را با... حریف شام ترا قطع نمودم و گفتم: چه میکنی؟ تهر آلود و خشمگین شدم داد و نپیاد بر آوردم ولی شوهر خاله ام گفت: من با آنی تو همینقدر حق ندارم! گفتم: تو حق داری اما... حرفم را بهید گفت: اگر پدر میدانی قبول کن، قبول کن، قبول کردم، پنجه های زهر آلود مرگ هم اگر گلهم را خفه میکرد، قبول میکردم.

میشود، طلاق میدهن؟ بلی... زندگی با او دیگر تمام شد. از راهم که سوی خانه میرفتم به سرسزار مادری برگشتم با مادری قصه هاگفتم، رازهایم را بچشم. وقتی از بستر میبوی شفا یافت، زندگی، خود را با من قطع کرد و رفت سوی عشق تازه اش و من با طفللم سوی خانه ام برگشتم، خانه خود، نه خانه او همه چیز را که با خون دل ساختم در خانه ام همه اش را به او که حرص دنیا چشم پدری اش را گشود کرده بود، دادم. او رفت سوی آینده اش، آینده خوش - شان.

ولی چند روز بعد در ایستگاه مزدحمی که منتظر پس شهوری بودم در مقابل ایستاده شد، نامزدش - همراهش بود، گفتم: سلام! به طرفش خیره شدم، باز هم گفتم: سلام! چرا سلام نمیدهی؟ بالبخند می تلخی گفتم: از تو سلام بزرگتر، سلام به کسی میدهم که پسر آنرا بداند و سلام کسی را اولیک میکنم که معنی سلام را بداند.

یک روز دیگر روزی سهرم سهر شد شروع کرده نالیسن جور دنیا، همراهش یکجا قدم بر میداشتم و هر دو میرفتم او میگفت تیک بودی من بتو خیانت نمودم، خیال من کردم زندگی خوبی خواهم داشت، تنها اندک همه چیز را از قدمت بخانه ام آوردم، صحت را، پول را دوست را، آرامی را... هزار وقت همه چیز را بردی، ترا بخدا زهرم بده که بصرم، و از این همه غمهایی غم شوم. تمام ناآرامی های دنیا نصیبم شده، سراب - ایستاده میشوم، خشک میشود، در ناآرامی نیست بمن میرسد نان تمام میشود، لباس را می‌پوشم، پاره می‌گردد، خواب می‌کند خواب نمی‌برد. دوستانتان نزدیک نمی آیند. خانه نیست که لباس و سر و صورت را بشویم می بینی به چه حال افتاده ام؟ حرفی نمی‌زد و تنها به گفتم هلمش گوش میدادم، او میگفت: بتو سلام می‌سوزد، زن جوانی هستی، تو هم از روی داری، تو هم اصدی داری مرا ببخش، مراد ما کن، آنچه تها که تو زورت بودی همیشه دفعم میکردی اما کی جز تو نداری، تو ما کن که خدا کنک کند. دستم برای قرض پیش همه دراز شد، قرضدار شدم، هیچ چیز ندارم و باز می گفتم: کپ بزن، چرا کپ نمی‌زنی؟ می‌فانی شب ها که در بستر میخواهم تهنیاد هستی، هر شب بخواب می‌بیمت، هر شب بلا تها و توره فراتوش نمی توانم، بیاد می‌آید که تو را با سلیبی می‌زدن روی تو می‌سپاه و کبود میشدی، تو بیاد هستی، مره ببخش، بازمی پرسیدی، کپ بزن، بگویی چرا نمی‌بوشی؟ فمها بی دلتم... بالبخندی گفتم: غم دل مرده شدن کار نیست.

اوست گفتم: به مردم هستم؟ گفتم: همان مثل دیگر مردم بیگانه. گفتم: خی چرا کپ نمی‌زنی؟ با اهی گفتم: کپ ندارم، تمام گویایم بورت - گفتم حالا چهره بگم؟ گفتم: فمها بی حالت گفتم: او فمها به فمخوش گفتم. مشه. دوستان او دوستم دارند، در هر خانه که میرم قدر و زتی دارم، همه با من از خوشی هلم حرف می‌زنند اما تنهاتم که از خوشی هلمه ندارم تا آنکه به آنها بگم جز آنکه قصه غم را بگویم.

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تفریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات تفرات خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارانش آفرید *

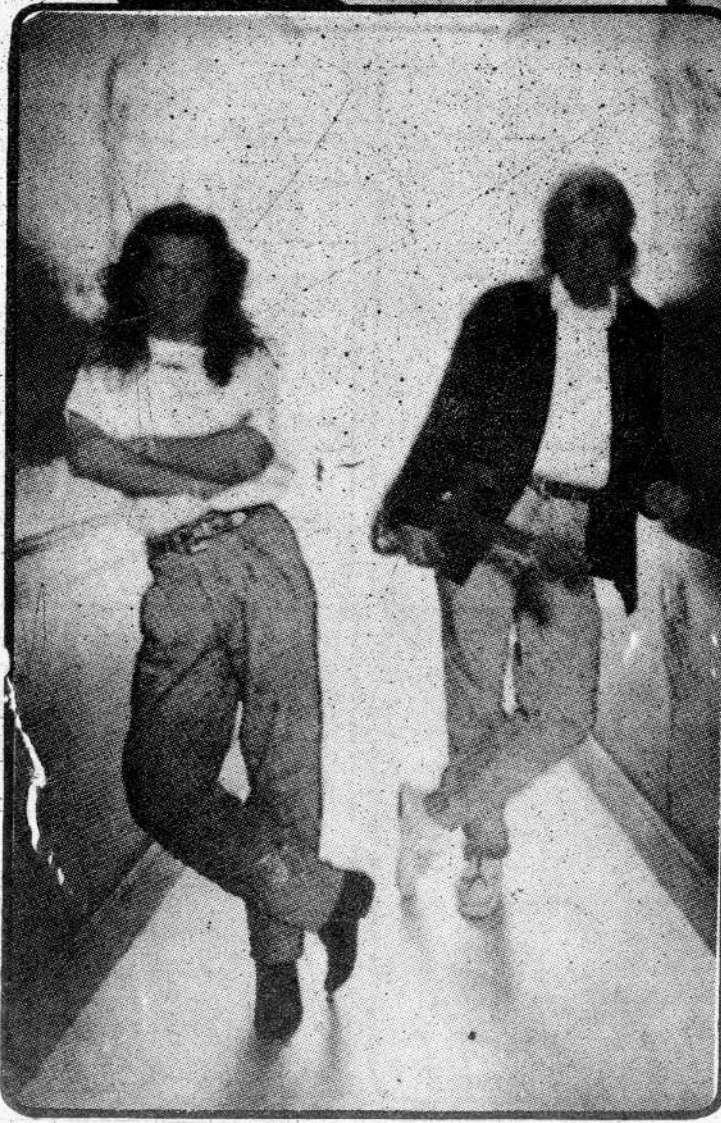
حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط مازمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همگاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است *

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگر مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پوئس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت بگیزانش در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یاننده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پخش میکنند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخپل نډل شوي ده . د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو . د باصري د حس په وسیله د لید لسو . او د سامعي د حس په وسیله د اورید لسو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسی مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انحصار شوي ده :

لاسې دې زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړه
د بوي کول مینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي
لکه چې وايي :

داسې د یار د زلفو بسوي دي
که د زار په ښار په کوڅه راغلي یه

د ختلولو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله
د زړه صفد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول
مینه د اېس کرم د ختلولو په وخت کې رامنځ ته کيږي . لکه چې وايي :

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دې پري څانه مین دي کړه
بله مینه د لید لومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځيو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کيږي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډوي ته :

په زهر و سترگو راته گوره
پې شرمه شپه یاري نه د سره کړه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي .
دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي . لکه
چې وايي :

په تېلفون کې راغز یزه
زه دې په تشه غږ یدامینه یه

اوز د دخلکوله نظره

- د نېغو اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوز ده وښتان د لټې . تېلې او کوڅه گشتي توبه دي .
- د اوز د اوږو ډیرو خبرو سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې توبه د سوبه او شر وپه غښتلو په وخت کې په خپله تجربه کيږي .
- او اوز ده زړه اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسې بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده .
- زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل ښان ته پسه همداره کې وکتل او وی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده .
- هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه . خوبیا تاسی یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینګه ونیوه . اوله موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نږدې کړه . کله چې زېري او وواخت تود اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله ډېري نه یې لېري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو - بچید . بلکې مخ یې هم ورسره وسو بچید . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- د اخیره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

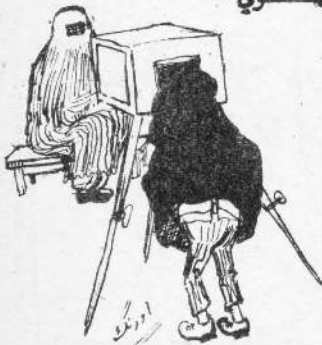
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه
د پسرلی په وخت کې راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

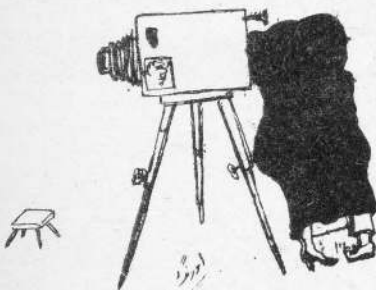
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگارد ي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردي مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازي بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه —
 سر — لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای —
 بید اکیزي . دغه لی (لای) پ پیر
 بله د زار ه بنار به کوچوکی د سري
 په سره را اړي چی له همدی
 کبله له (په — سر — لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یوي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزي .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
 لومړي برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د زمی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . پوزي بهید لو اوډ اکثرته د تللو له ناروغیو
 په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لند موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه وروسته د —
 پتاتو سپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
 به یی څه شی وي ، ځکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . ځکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگ سره یی لا —
 خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتو سپینونکو ، پتاتی خوږ ونکی پ یوو ، خو ورځنی
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خوږ لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او ش بهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « پسه
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
 خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیري کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
 رین نه واي راویښ کړي ، نوتروکال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چی له دغی پینې وروسته په
 د فبرونو وگرځیده ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړي کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پوري اړه لري ، —
 حتی که څوک وڅواري چی له د فتر خخه د بانسدي
 بسوار توکړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د زمی په سر ه خله کی یی مانغزه وڅویدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوري خپل دفتر ته

ننه نه ووت . او د باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره و څی
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیږي
 او دي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و . —
 اخلاصمندانوی اطلاع ور رسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي ، ترغرمی پوري د جوکی له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی پیرچای خښل به یی د باندي وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغښتی ونیوله .
 د فنی مرستیال لومړي کار د اوچی د ریاست
 سکرتوته یی د متحد المال مکتوب د صادر ولوا —
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . او فنی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پینې خبر شو ، دننه د فترته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کښود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروزی ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یومهیچ او وپروونکی موږ
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د —
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابره
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهه د اوه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کيزي . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پ یو
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خو فنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و ، خوار کوتی په اووه بجی تکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را —
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و ، زه ویده م راویښ یی کړم
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمای
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

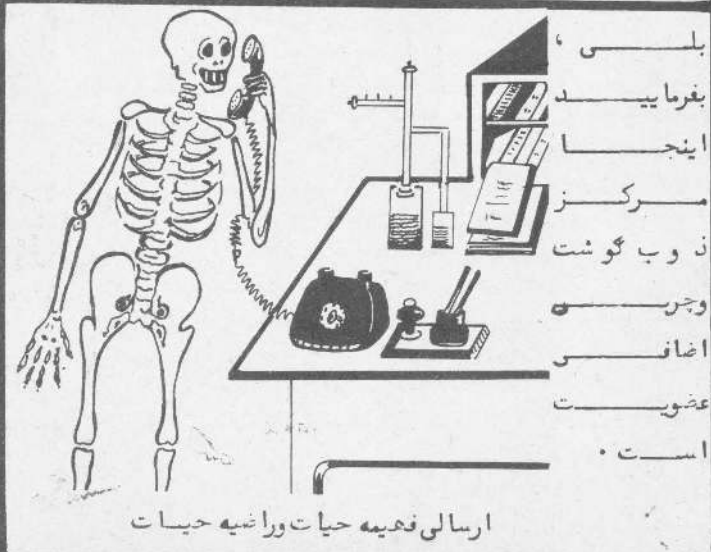
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسرون
 شده در همیها وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
همرنگ آمرت باش!

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

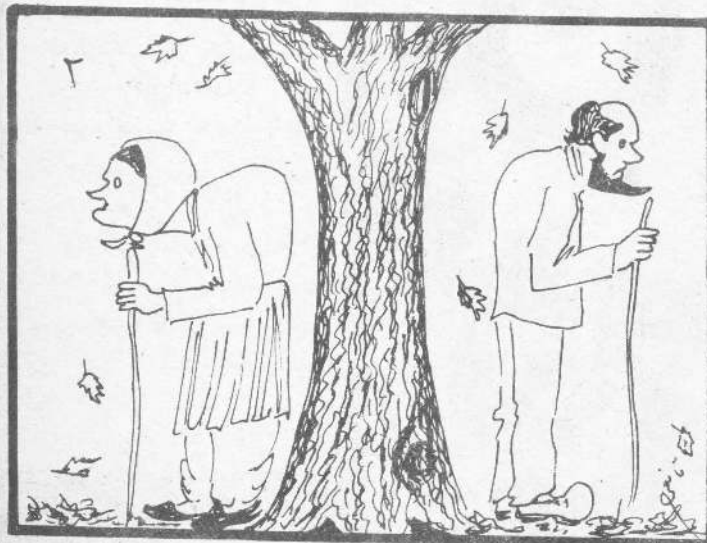
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمیدعد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگوئید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما ترانمیاند ا ختید .
 ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری
 ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاس
 نمیشوند که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزیه اینطرف است که زنش خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر از این هم میشود و آن وقتسی
 است که زنش بعد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیور! همین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب باعسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تلیفون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبور استی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیبی نیست آن آدم عوشیا ر جرمی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد. آمر مالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش ساق

ابتداءً آمر بخش پلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعمار آن مطابق پلان اجرا گردد. هنوز گفتار آمر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد، زیرا طوریکه وضع شهر می‌رساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه آمر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین ادامه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد. عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنداء که پیشنهاد گردید، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود، بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنداء ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم محصل همسم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابین طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیروبالای یک شیر درند افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بوکشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخورمه هم محصل همسم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن مایه خنسی میداند که امروز چگونه زنده می کنند. میان انانی کدام تکیان میدهند، همیشه بازم رجورد رازد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال شورش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت علم النفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغیر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت، مریض داران میتوانند مریضان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حركه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وكولاى شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت كړي او هغه ته د دوى د پراخه زمينه برابره كړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر دى چې يو د بل سره د حمزه په شعر كې داسې نه شلېد ونكي اړ يكي لري چې كه چيري يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر كې ونه ليدل شي سړي داسې فكر كوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه .
يار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه كې ليكي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه وركول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه كه پښتون تصوف او ويشتي شي نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتى نشي كوم چې تراو - سه برقرار ياتى دى لكه چې د هغه تصوف په اصل كې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه كې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيد اكره . كوم شكلى انغو - رونه ، تشبې كاتې او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر كې ليدل كېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنكلا تيز بنسټه لومړې د حمزه په غزل - كې ايښې و .
بې لهاد زلفوتستى به جا و د لسو لكه خو حمزه زما په برخه يى غزل كړ و د پښتو په ادب يى كې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوك په شعر كې صوفى ، څوك عارف ، څوك نازك خيال ، څوك شه او څوك څه دى . خود به شاعر كې تصوف ، نازك خيالى ، شاعرانه بنكلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول ، متصوف ، نازك خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې كوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چينى څخه اوبه وركړي د غزل رېښې يى تازه كړي او هغه يى په حقيقت كې بياراژوندي كړ .
كوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته كړي په حقيقت كې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ څوكسې سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅكله په دى مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى كړي څو كوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلكه د پښتو شعر لوستونكي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . لكه به غزل كې د ((بنكلا)) عنصر ته يى داسې لجاى او وده وركړه چې په هغه سره نه يوازې غزل شكلى بلكى د غي بنكلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنه د دوره كې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي كې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه كړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى كړه . كه چيري موږ د پښتو ادب بسى بهيرونه نه تميد ونكي لري كې د - ميرزا خان انصاري او كاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالونكو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونكي په توگه او غزل رنگه كوونكي ، پښتون كوونكي او په پښتو غزل كې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونكي په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي ، خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ كې به په زرينو كړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنه وي . لكه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز بریده گی تاجتین بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلوئیدین کاپی وهر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و با لایحه موفق بس. آه خشن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، یامعروفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری با خبر منع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لوییز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیبش شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه بیداکر ماورژدن وری، پوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زنه قوت اندیشه ارتول ذوق اورد نیکلا بیژنده نسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی م یون بوری - وونی سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه د وینسور دی ته شوی د بشتو غزل همان زنده گی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می تحکه وکر د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ایاور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پیدلویاند ی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سپرلی لاد خبیرنه نه کسی پوری غوتی به غور پیدو بنکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا بیلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته هانگر نی لری. د یوی ژبی بسنه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحریرسی به خیلو زیز و نرکی ووزی او وده - وکر ی چی د حمزه شعر د گاود - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیلی و خخسه بر دی باتی نشی.

استاد حبیب لیکی ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب عینی بیگری بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خمو همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی. خو حالات داسی بیداشول چی به غیره هغه دغه د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باتی شی او مقصدیت هم بسه کی پیداش او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پرخو - شحال م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر ((

نن وری غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د نیکلا ستاینه نه ده غزل د تولنیزوند سره نزدی ار یکی لری. اوس غزل تولنیزوند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

حمزه شیواری

بیستون حمزه یوزفل ته د لوستونکی پام راواړم. د افغزل، یوزفل، یوچی په کی د حمزه مفهومات او شعریت په ښکلی اندازکی هنرمندانسه انحصاری شوي دي.

د ۲۳۰۰ مخ یانې

دندلی د ۲۰۰۰ مخز کولای شی هرڅه دلیری او پورهڅه څه چې د شعر یوزفل یا لویه انعکاسوي غزل هم هغه انعکاسگر کی چې په دې برخه کی یوزفل په د بیستون غزل رسول استاد حمزه شیواری د لوستونکی خپل استعداد او فلسفي اندیښنی له اغیز څخه ښکنداره وي.

د شعر سترگه چی راغلی نه د وي نه سحر خوښه لامللی ته ده د زړه د نیایې خاموشی ته منن ستاد جویتیاڼه بوگنیدلی نه د لویون اوښکبه ښوښو په خو د څوکه راغلی خچیدلی نه د یوه سلگی نه چې بی تاغاشیا ماښکنډ ته هم ساتلی نه د چی اشتراقي حمزه چا وویښل چی د نمریترگه راختلی نه د.



تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون مشیري را بیستر از دیگران می بسندید. فریده انوری در طول مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف یق برگرام های محله تلویزیون متنبله اران هنر بزنامه های خاص شعری، دزدی و سرودی زمزمه های شیعکام، ارمان سحر ترازی طلایی، از هرچمن شنسی و دیگر برگرام های ان یو رادیو یون دیکلمه کرده است.

له دې خبرې سره د ننی مرستیال ښوونښی وگره او مړه خوله یی په تندي راماته شوه. دلته دې د خزانې په باره د نم موزیک یا سرته د وږو ل ښی))
تښه گرانولونو تڼوگه تاسی څه فکر کوئ چېس
ننی مرستیال په دغه سهار خپل د نوره لار اوکله؟
که تللی وي له ادارې مرستیال سره به یی څه کړي وي؟ ایا د نیا ستد په چوکي د نکالت موضوع به د بیرون جوړې د نیس، نیس ورنج په صلاحیت نیسای ته ورسیږي؟ اوکه څنگه؟ د موسی د کارکوونکو ترمنځ به د د وار ورنیستیا لایو بلویان څه ډول کړنلار په غوره کړي؟
دا هغه پوښتی دي چی د نره یس داستا ن درهنه برخه به یی په راتلونکي کبه کی د رته لخوا ب ښایي
اوس یو په لوی او ښوونکی خدای سپارو، د ژوند په شپه بو په تییر.

خوآندنیها

قهرمان الډک رڼی

د رمان مردهاي جهان شایسته هنردی سانسد اقتسای پیتروان بورن از عالند بییدا نشود که از خامن خغه است و توهین شده و بی مدت ۲۲ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد است های خود را می دهد. درین مدت ۲۲ سال از برخاش این نبدت مانندی، العاری ها از را - سلات برنده، تمسکه این عمل به خانم وان بورن مانندی را ایداد کرده تا برای آسای پیتروان بورن چهار طفل دنیا بیآورد.

بقیه از صفحه (۸۷)

اکمالات مواد د قطارهای اکملانی هیرتم، یکبارکه به استقامت گورد یز ماین از حاکر کرد، سر صدسه عصیب ندید، برای یاد بیامونتن پیدا انده و عثمان تکلیف دارن - کاهگامی هیچ ندیده نمیتوانم تعدادی از اعمای قانلم را جنگ ازین گرفت، برادرم در رهزنا تشدید شد، امس بود، خورم رفتیم جنازه او را آوردیم. جنگ عمل نمیرسانست است حتی بیونیم ارد و رانیزه در نظر سوم ضروری سازد، یکبارم شوک برد - اشم در حوی انتادم در کلاه من زحاست انداخته بودند، من زیاد خون دیدم، زیاد گشته دیدم - زیاد رنج بردم و نمیدانم تا چه وقت زیاد

وحشت جنگ

قازها و قوما

بقیه از صفحه (۹۲)

په کوزال مغربي ميکند آدم ميژور - مال است انکار رسوليت دارن - تجزي کوي دارن باخود گف ميزن صق از مری خود بیخبر است او ميکوي: دې زوال است معاش ۲۵ هزار افغانسی است مزایه احتیاط ۵۱ رکیف سوق کورن - اید، د رختی اشیرا یم، هر کت مریس مرابحیت نگران د رختی ه گرفته، ۸۰ سوزیال نان خوردنم خلاصمان من ۱۵۰۰ افغانسی است در روز ۲۴ دانه نان میخوریم معاش من میشود پول چای صبح زیم چادری بپوشید و رفت تعز کردن گفت قومایان داده میوانی ۵۰ سال میسری قوی سلطه کردم من مریس منم از ترس کارگر خسته ام، شبا خواهم میسرن

رنج خواهم برد، تاچه وقت تا چه وقت؟ ولی انسانیکه جنگ را بر ما خمیسر میکند باید بداند که مردم ما زانوی نم را بخل نمیزند، مردم ما زنها پدزها، د خترها سرخای ایسن، خاک از بلست بلست خاک خودت دفاع میکند سرما داد ای وطن، شاید رنج این مریس هرگز میز راهام ننگد زیرا ما قزایان جنگی تحمیلی استیم، جنگی که در هر سر قدم بهترین جوانان ما را گرفت، زبان را بپوش ساخت، اطفال را - یم ساخت ولی بی گنبار میوانیم با مسولیت گوم که هیچ قدر سن نور جوانان ما را نخواهد شکست. داما این یکن که خورد ترا

لباس عروسی

این نروایت غیر عیادی از شرف یک کمپنی پرنگالی اما ده می گردن لباس عروسی که دارای رنگه آبی روشن می باشد واز تنگه به درازای (۲۲۰۰) متر ساخته شده برای محسمه آزادی در نیویورک دوخته می شود که در سال ۱۹۹۲ باگرونتوارکو سمسب (عروسی) خواهد کرد. ابتکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به شخصین تجارت نمایشی (شو بزیس) امریکا و اسپانیه درین مراسم که نام (مانسل) یاد می شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت شده است، اما مراسم از طریق تلویزیون در سیاری ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید جالب است که در برخی نشنرات یک کمپنی جابای نیز شرکت دارند.

پاسخهای...

بقیه از صفحه (۵۱)

جواب: میخواستم زنجیور - کردن: دختر باشم
سوال: اینه: رادربالینه
جواب: نه: خیر: کاملاً: دلیل: مشخص دارد
سوال: درگشته: چی بودی؟
جواب: نشانیاز
سوال: لطفاً یک رازتان را بگوئید؟
جواب: فقط خزده ساله هستم
سوال: اگر یک وسیله کارآمد خانه میبودی، چی میخواستی باشی؟
جواب: یک ایرکاندیشن

به جز حواوت نعمل هر چیز دارم
سوال: فادت بدت را بگو؟
جواب: ناختمای خود را می جوم
سوال: در ستر خواب چستی میوشی؟
جواب: روحلی
سوال: قشقت میخوری؟
جواب: نه: خیر
سوال: به ظرف کسی میخوای تخم گسند برتاب کنی؟
جواب: به ظرف خود: وقتی که حدس نادرست بزنم
سوال: وقتی که خانم نان در انتهای دیده دادن با ((ماد هوزی دیکسایت)) (دختر فل) شعا را بگیرد، چی میگوید؟
جواب: بگد از چنین شود
سوال: از درد دوری کن - /
جواب: خیره با ((سانیا)) یکجا باشید، چی خواهید کرد؟
جواب: بهتر است از کسی که در خواب جرح برسد، دور باشم
سوال: حرف دلخواه نسو کداه است؟
جواب: زنده کنی بنگد از زندگن کم
سوال: برای آخرین بار چی وقت به معبد رفتی؟
جواب: هفته گذشته، زمانی که شوکت فلم بود
سوال: برای آخرین بار چی وقت گپه کردی؟
جواب: وقتی که کاکایم نامزد گردید



هارون یوسفی، سرور انوری، وحید حمیدي، نجيب ساکي

نوی پوهنځی سینمايي د سرپال

ددغه سرپال هر کرکتر زموږ د پوهنځي د ځانگړو څېرو څرگندونکي ده

زموږ په سینما کې سرپال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شي

هما مستندي له خپلې رول څخه راضي نه ده

له هره لسیزه راه په خوا زموږ په لرغونې سینما د

کې سینما یا اوبه هنر رامنځ ته شوي. اود وخت په تیرید سره یی وده او پرمختیا موندلی ده. ارا راز راز سینمايي اوتلويزیوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کې د رڼې یا څلور سینمايي اوتلويزیوني فلمونه جوړ یزي. خو تراوسه پوري زموږ د سینما په نړی کې د افغانی سرپال معای نغی و. پسدي ویوستو څو ټوکې د دې نشتوالی د لیري کولو لپاره پاملرنه او کوشنیش وشو ترڅو چې د تعلیمي اوتربیتس راد یو تلويزیون لخوا د یونسف د اداري د سادي مرستې پر بنسټ پرمخ و شو چې یو افغانی سرپال جوړ شي. د دې منظور د پاره هارون یوسفی، وحید صدي، انوري او نجیب ساکب د سرپال سناریو ولیکله.

د سرپال چې یو کمدی سرپال دي د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یزي. ٦٦ برخې لري. د سرپال عمده امتیاز یې دی چې پر صحف مسایلو، ټولنیزو ناخوالو او د ټولنی برنارو په مناسباتو باندې د طنز او کمدی په قالبونو غیر مستقیم تماس نیول شوي چې د کورنیو د پرمختیا لپاره او په زړه پوري دي.

د زياتو معلوماتو د پاره غواړو د انوري سر خبرې وکړو. په اوسنیو شرايطو کې د سرپال جوړولو ته څه ضرورت احساس شو؟

له دې نه چې تاسی د سرپال د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات را کړي. هکله معلومات را کړي. په سرپال کې د سینما اوتیاتر بیژن ل شو او یو فقو څېرو لکه حاجی محمد کامران، حمیده عبدالله، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فیهیادی، حکیم اطرازی، همامستندی، خورشید، یاسمین یارمل، عزیز نروغ، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده. د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی نظر غیاث سره کړي. حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه. په سرپال کې له اول نه تر آخره پوري یو کلی تر اولیدل کيزي. د سرپال پېښ په یو ټاکلی کوراو ټاکلی کورنۍ پوري اړ تړي. حوادث په یو ټاکلی راغلی، یعنی تیاتر پوري اخیسته لري، چې د دې پوره برخه کې نیس هنرمل او د هغوي اداري معر رول درلود.

له دې نه چې تاسی د سرپال د ایرکت په غاړه درلود، راضی یاست؟
- ماتراوسه ځنی تلویزیوني تیاتر او تلويزیوني نمایشنامی (لکه خرس، اوبد نهیست، قصار، سازان او یو شمیر نورې) د ایرکت کړي. او د ځینو فوق العاده پروگرامو سره لکه د شب شعر و شب قصه، تماشیا اود نوي کال د برنامو کارگردانی می هم کړې ده. خو تراوسه می فلم نه و د ایرکت کړي. البته نه یوازی ما بلکه هماغه افغانی بنجی تراوسه تلویزیوني او یا سینمايي فلم د ایرکت کړي نه دي. دا چې د سرپال د ایرکت دنده ماته سپارل شوي وه زه با لکل راهی یم. هکله له یوې خوا ماته دا دنده نوي او په زړه پوري وه او له بلې خوا دا لمس نسی سرپال دي چې په هیواد کې جوړ یزي. په هر لوبو کې مثبت کار کس انسان غواړي چې لوبې او پیشگاه اوسې. ما هدا هیله درلوده، ولی دخپل کار په هکله څه نه شم اویلاي، هکله نه پوهیږم چې تر کومه حد پوهیږم.

تاسی که د سرپال د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات را کړي. هکله معلومات را کړي. په سرپال کې د سینما اوتیاتر بیژن ل شو او یو فقو څېرو لکه حاجی محمد کامران، حمیده عبدالله، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فیهیادی، حکیم اطرازی، همامستندی، خورشید، یاسمین یارمل، عزیز نروغ، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده. د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی نظر غیاث سره کړي. حکم فرزند د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه. په سرپال کې له اول نه تر آخره پوري یو کلی تر اولیدل کيزي. د سرپال پېښ په یو ټاکلی کوراو ټاکلی کورنۍ پوري اړ تړي. حوادث په یو ټاکلی راغلی، یعنی تیاتر پوري اخیسته لري، چې د دې پوره برخه کې نیس هنرمل او د هغوي اداري معر رول درلود.

غواړم د دوستانو خبرو زياته کړم چې د دې سرپال یو لمانگرې خصوصیت دا دي چې یو پوري کورنۍ پوري تړلی کرکترونه هر یو د ټولنی د خصوصي څېري معرف دي. مثلاً بناري مدرسه تپه، بناري عادي تپه، پوروکرات تپه، کلیوالي تپه اوساده تپه. باید ووايم د سرپال مزه د پاره یوازما نیست و چې له نیکه مرقه د بعد و د پتو نوسره سره په مؤقتیت سره سره شو. او دا امید واري یی موز ته پیدا کړه چې کیدای شي په راتلونکی کې د ابروسه ادا مده وموسی.

همامستندی د سرپال د لوبغاړي په صفت وایسې؟
په سرپال کې تمثيل ضرر فلم اسانه وه. هکله چې ثبت په یوې محدودې ساحه کې صورت نیسې خو موز یوه مستونزه درلوده. هغه دا چې من موز ته هماغه د ثبت په وړه را کول کیده چې د زده کړې د پاره مورته پوره وخت نه درلود. نو هله مده په هر چی لید وکلی پر سختگیر و نه اوسې. په راتلونکی کې هم غواړم سرپال کې رول ولوبو. امانه دا چې رول په دې سرپال کې ماد یوې بی بند و باره اود سکون جلو، رول ولوباوه چې ماته هېڅ په زړه پوري نه و.

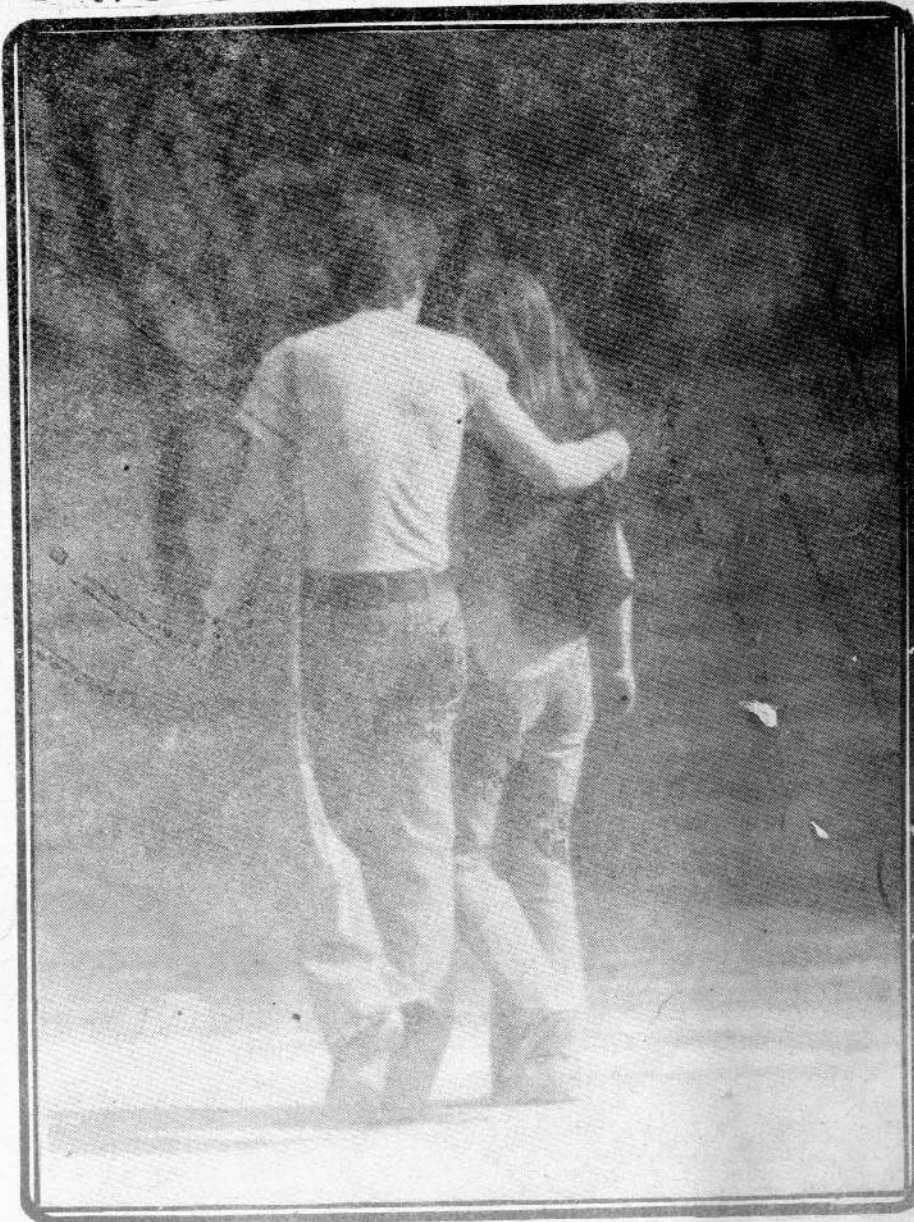
کله چې سرپال بند اري معر اندي شو، بیا په هغه هکله د لید و نکوا و کړه کنونکون پښ خبرې کړو.

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مبلهونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خیلی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترهوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترهوس بود. بار دیگر تپید قد کوتاه و پرمغزی را پدید آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروصد" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتقیر خواهند نگاهت ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری زود" برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتن) را برگزینیم قد متوسط را در هر گروه محاسبه نواقیم آنها.

متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته تر شده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تومند تر و اعضای قوی و با انرژی تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداً اعظمی در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمودار امید و آرزو مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

در تئوری به خاطرند آرم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بند می آید خیران شاگرد این من اند - استاد آرمان ایاری مآ گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟ - بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در آید یورو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در آید و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب برند آرم تا کام من بر آید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟ - بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟ - من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام. فقط مرهم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من - زیرا هنر من خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد.

محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمون خود در سفر است، من نیز میسندم و نمیکنم گوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راههای اخیر کیفیت های تلاوت قرآن مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه مسوولان مآ قرار گرفت. طوری که اطلاع در ا - شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

انسانی عن الزحمة برداختت تا صحت فرائد تمیمن شود و لسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نبرد اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مسأله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة قساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

بقیه از صفحه (۳۵)

هماریچ...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عماش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت شدیم.

در التاد بی معنی اس کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه عمای سیاسترانه

مریضان یافته ام. همین جلاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود و لسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی به شفاخانه آورده شد بیعوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند.

مریضان عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، دوایی را که عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها



آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پرومیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارند .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا ایست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری نشل میورزد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تعاهد ر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من است .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و نشریون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر — دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنرمند ه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکنم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دهمرده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

عربی مشق...

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را به روی صفحه تلویزیون نشان می بینید از زنده است شعر شما هم را میخواند نید از زنده است و حاضرین میزند.

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق نیت است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از زمانه ما و حضور هنرمند صحرانشین می پوش است

بعد از آن زمان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند؟ الهی عزیز... باز صاله خطرناک شد.

باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان تری ماد هویلا را در دل پر نموده شما ازین خواست اید که این شخصی را بشناسم معرفی کنم آیا لایق است که حتی او را معرفی کنم؟ و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صاحه آینده مجله سپارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد نکسر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مدکور را پیدا نمایید.

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند.

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشق ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تاخراف اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی - مجلی - نشنل انگلیسی، گمشان، شعخ دهلسی، ادکار، آریو، فلم تاخر بزبان اردو - فلم کادینسا، هیرو، فلم ستاره، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سپارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما در تجاوز میکند، اگر چه تمداد به شداد ازین روزنامه ربه اداره سپارون تقدیم کرده نم.

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تصویر و معرفی درباره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گیسوش ذوق شما نشاندید بخرد باید شعخ فارسی ((ماه دریا باشد)) نیت همین خدا روشک می ماه صوری - من می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده - شما سازید میدانم که انسونکار و ساحر یا شما - شما - بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لبت می شد، صراحی شد، قلع شد، جام و میخانه شد

زلفی خون زده... بلا تامله از کسای عشقچه ای

راجون آره... چه پشتش...؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین عشقچه هیلیز تری را بترکت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و زبان برآورد: خود را تکان ده! احساس کردم ترس بودم مستولی شده گفتم: مقلد صحرانشین است.

بالعن برتری گفت: پس خود را از منم. گفت: اما من نمیتوانم ترا بترکت کنم - تیسری روی لبش جان گرفت و گفت:

پاول عزیز! شاید سر نوشت ما همینطور باشد... جدایی، جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیراند شد و من با احساس دردی پسر سینه ام از هوش رتم.

هنرنگامه چشمانم را باز کردم، چینه سفید پوئی را دیدم و دیدم، یکی از آنان آبیرو را در وجودم فروزنی نمود - مرا صبه پرسیدم: زلفی کیامت... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند.

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه، کار علیات من آغاز شد. در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد. آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند. زلفی قلب خرد را نشان گرفت و بود. آنان گفت: وحسد در اینستوت طی قرار داد. در مورد قتل همیلو - تریسی توسط زلفی - شواهد عینی نبود. بخراوند - بزرقانی شدیم. ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، انشته، نگهبانان بزودی سرا بخواب حقیق خواب کردند.

چا رحته نام در شفاخانه ماندم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند. پسران من سخن شفاخانه، دو باره به هوش آمدیم با سر اقامت کردیم. زبان تشنگی با دست کفای زیاد بدیدم آمدند. هوای من گرم بود. اما صا، ماه ابریل انجامگرس طاققت فرمایسی داشت. من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم. پرگرام سخن به برانبل نوشتا قطع شد. تا میسان بلزانی بود. شکه ز شعخام تازه التیام یافته بودند. میترانتس چیز چیزی بنویسم. بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت از من دیدن کرد. او خود تیرا القرید بهتر کار میسند چا پخانه کتاب معرفی کرد و منند که شنیده است. زبان سلفای همین زنده می خود را می نویسم. کتبه زنده می و مرد و بزراحی آن - به ما خسرو دیوان جالبی است. بوقلمون بودن سپارون بزودی زلفی در دختر کسه بشمون از شعوت، عشق و محبت بزودی دور آن آشنایی از غربا من و ارتباطات او طی زنده گیش بسا

دو ابووشه روزه حرم قبله بگوش بین محراب شد، بخانه شد، دیور کلیتاشد دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیسدم ستان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد به اول بود ((متاز جهان)) آهسته آهسته نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خرد اراد او منی آن سر راه تکلیس زحل شد، ((مشق)) شد زهره گردید و دریا شد تو میسج: نام اصلی مد هویلا متاز جهان بیگم دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از زنده هار شیا شد و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت یا نشد

جنت بین مرد... آنرا از سر کجه میسازد

مگر تری را روشن کردم و خراست روی به گسرت و لاری که از لوبه سپیکند بود، گوشه دم -

مراه جهت با سپورت ساختن برای زلفی به شرفاء حبس محکم ساختند - اما ما شاکه کسه وکیل مدافع تری ای داشتیم - بتراوند برخلاف به خاطر برهمن در کانون صلح خانوادگی که شورا زده ای من زلفی را کتخته و نتوانست بود جوا - هرات را بدست بیاورد - پشت صله های زنده آن نرستانه شد - اما من برخلاف او پخشیدم و با صفت شدم رعاشود - هر دو به سری هوشی راه افتیدیم. زدی برقی نریاد داشت با لکتر نورش در شفاخانه - اطفال بر بخودم - من در زنده گئی مد بین غیر تلسو انسان خوب با وجود آن بوده ام.

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مد آن هوای برلین نشست - تقوه می نوشیدم تا با پرواز ۲۵۹ به سوی بوئن در حرکت افتیم - به جهت تابستان گرم بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند - در رستوران هنگام صرف نهار باز هم با زلفی در سن زنده شد.

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا ه های دیگر - هند بگر رانری بودم - در همین رستوران بود که جسم شدم رسالتش و شوهر شدم و از گت که من و توشاق هند بگر استم اما به درامه ای ۰۰۰ هزاره - همین کسی بالاتر و پایین تر از قلبی اصابت میکرد - این در راه پایان می یافت - درامه نید عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گئی اندیت میکند - اما در گرهه چیز بیاری من بی شعرم شگه و نسای نیاست.

مطمینا زیبا سپرد - با زلفی یکمانستن و یکمانردن من می خواهم زنده بمانم... اما هیچ موجود ملکیوتی و نوشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد.

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره مسافری که آنرلین به سوی رند بود - جنود پرواز بود از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در وضع هلاک شده گان یکی هم پاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند گئی از آن پس در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال بنایند)) پس برخلاف خواست و تمایل پاول هولند ۴۵ پس در راه پایان یافت.

دردناک و دلبرانه



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

کاندو را در ردیف ورزشهای ثقیل جاداده اند، ورزشی که باتمام خشم و غضبش از تعرض میراست، از خود خواهی، بلند پروازی و ضروریجاسی پرهیزد و با جهانی از نورتش در برابر (انسان) سر فرود می آرد و احترام به جا میگذارد.

کاندو ورزش دفاع از شرافت و حفظ مقام والای انسان است.

... و سرانجام کاندو تنها ورزش نیست، بسل طبیعت، ساینس، روانشناسی و زندگی می هم است و آنکه با این ورزش بر عظمت سروکار دارد، باید از این ویژه گیها بهره مند ویا در صدد به دست آوردن آنها باشند. با این بندها راهی منزل کاندو باز و زنده، جان آغا می شوم.

ساعت (۴) عصر است که به منزل شان میرسم. به اتفاق من و روح، ساعتی از این سو و آنسو قدم می گیم، بعداً او از اتاق می براید تا چای بیارود.

من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده بودم او را خلاف توقع، انسان بسیار صمیمی و مهربان می یابم و در چشمانش میخوانم که آدم جوانمرد و پسر شامش هم است.

لحظه بی بعد دروازه اتاق باز میگردد و او در حالی که پستوس جایی بدست داخل میشود، از من می پرسد:

جان آغا بیادری، بعضی کما راجع به خودت - پگان گیاسینه، آیا ای گیاسی راساس؟

چه رقم گیاسی؟

اینه مثلا میگوین جان آغا مردمه از آریسته، ناق ناق جنگ، میکه و هرکسه که دلش شد، لبت میکه.

سوالی که ما بوکس کار می گیم، به نسبت بی بند و باری ها، یک گد و ودی ده کلب خیسست، گریز گریز شروع و کلب لغو شد.

بعداً؟

بعد ازتی، کوان، دو شامل کلب معارف شدیم و اونجه چمناستیکه یاد گرفتیم.

بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت، کارش معطل شد و به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم.

چمناستیکه چرا دوام نداد این؟

بعد ازتی که کلب معارف سوخت، به رفتن ده مکتب لامعه، شهید و اونجه تمرین می گیم، مگم یک گپ شد که او هم ایلاکم.

چه گپ شد؟

هیچ، یک مساله شخصی بود.

بعداً؟

به جود و روی آوردم و یکسال او هم دوام دادم.

خوب به هر صورت ...

در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش.

جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد، آنتایسه و لگن را آورد، دانستم وقت صرف نان شب است.

به ساعت نگاه کردم، ۲:۳۰ شب بود.

پس از صرف نان و نوشیدن چای صحت را دوام دادیم.

خوب جان آغا بیادری، ایره بگو که ورزش کاندو چه وقت یاد گرفتی؟

ده سال ۱۳۶۲.

پیشتر کسی؟

پیشتر استاد عبدالرحیم یوسفی، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان، ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکیم، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم.

ده به پهلوی او، تکنیک های عالیتره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم.

آیا استاد شریف کلب رسمی داشت؟

نی، کلبش نه داشت و ده خانه کار میکرد.

کلب خوده چه وقت ایجاد کردی؟

ده او خرسال ۱۳۶۴، ده منطقه، خیرخانه.

آیا استاد رحیم یوسفی، برت اجازه داده بود که کلب واکسی؟

نی، حتی او مخالفت کرد.

آدم نامرد نیسی

کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است

پسر به اجازه، چه کسی کلب واکدی؟

به اجازه، استاد شریف.

استاد شریف حالا کجاست؟

او از افغانستان به خارج رفته.

تا حال چند شاگرد تربیه کردی؟

پگان ۴۰۰ نفر میسه؟

همی حالس چند شاگرد داری؟

همی حالی چون مصروف سپری کنن دوره مسکلی استم، به کلب کمتر رسم ویک دوشاگرد مه که رسیده ترانس ده هاره تمرین مینه، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفر مینم.

از عسکری گفتی، ده کجا عسکراستی؟

ده فرقه هشتاد.

برخورد مسولین اونجه همراهیت چطور اس؟

بسیار خوبه اس، مخصوصاً قوماندان ما، مگم ووال صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت اس پوم امکانات زیاد داده.

ده اونجه هم کاندو کار میکی؟

بلی، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ه تمرین مینم.

ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن؟

بلی، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن.

آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیسی؟

نی، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود، اگه به صورت علمی، کارشوه بی خطرترین ورزش هاس.

ورزش کاندو جفرم اخلاصه ایجاب میکه؟

کاندو جنگ بدین موجب انسان همراهی انسانه نتیجه، جهل و نادانی میدانه، به همی خاطر کسانی که ناق باعش از بیت و آزار دگرها مینم یاناق عمرای دگر ها جنگ و پرخاش میکه به حقیقت خلاف ای ورزش کار میکن.

ده کاندو ای گیاسی مگم اس:

احترام به انسان.

دفاع از حق خود.

دفاع از حق دیگران.

یعنی ورزشکار کاندو، اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان هابه کار میسره، نه بری تعرض و تجاوز برد پگها.

سوالهام به پایان میرسد و من بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم.

به ساعت نگاه میکم، پوره ۱۱ بجه، شب است، از جا برخاسته می گویم:

به احازیت سیم خانه.

با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگوید:

کجامیری، ۱۱ بجه، شواس، همینجه باش باز صبح برو.

میگویم: نمیشه، باید برم خانه.

هیچ امکان نداره.

نمیشه، باید برم خانه.

اوهم بری خیزد، یکجا از اتاق می برام.

جان آغا میروند گراج، موترش را از دروازه کشیده می گوید:

بقوما بین برسانمتان.

در جریان راه، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش نلغسز و از سرک منحرف نشود.

بعد از طی فاصله ها، سوالی به مگم خطور می کند.

سوالی که باید در آغاز می پرسید:

با خود میگویم: خیراس، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس.

راستی، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی؟

مه چه میگویم، خودت برسان نکدی.

اینه حالی خوب برسان گم.

مه ۲۱ ساله استم و ده منطقه، اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدیم.

ده؟

ده هیچ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس.

اونه، اونجه دست چپ.

موتر توقف میکند، میگویم:

بیا که حالی برم همراهی ما، شوهمینجه باش باز صبح برو.

عجب، ده ای نصف شوازخانه، ما برآمدی، باز حالی صلاح هم میکی، حالی نمیم، بازیک روز ده حتما میسایم.

قول اس؟

قول اس؟

دست همدیگر افشرد و خدا حافظی می کنیم و تادیدان بعدی از هم جدا می شوم.



زین جوانی که کود کردید و رفتی
 بخواب رفته میگردی...
 ۱ پسر دام این دختر کسی که
 در غم خوابیده بد رخود بندیده
 او هلق به در نیامده بود که شو-
 هم شهید شد چقدر به سر و
 روی خود زخم چقدر به سر جنازه
 او گریه زاری کرد من گاهم
 فکرمیکم که جنگ بیشتر از هر کسی
 در گمراهی بود که به برگ برادران
 خود برادران شهریه هم با همی
 چشام دیدم من بالای سه جازه
 که هر سه آن برادران شهریه بودند
 رفت من پهلوی تابوت برادرم
 نشسته ام یک برادرم در آنجا
 مابین شهید شد برادره پیکر بنامی
 خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شد که ام...
 چه وقت تا که ام سال...
 روز تا که ام تاریخ...
 در قلم آتشی روشن شده که آب
 همه دریا های دنیا نیتانه آنرا
 خاموش سازد هیچکس نیتانه
 تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان
 میوز و قطره قطره آب میسوزاند
 عزیزه
 روان دیگری که جاد رسام ماسم
 به سر دارد میگوید:
 شوهریه درون فاع از خاک جان
 خود از دست داد این پیش
 چشام دیدم من میدانم که هیچ
 کن نیتانه از جنگال مرگ نجا
 تشریف آوره برگ از بیم میرد
 من طرفش دیدم او بری
 شوهر هریان بری اطفال بد
 بسوزید جنگ آوره از بیم

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)
 - ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی
 تلویزیون با مرموز ستایی تمهید و تشریح و نوجی توارد میان
 برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی
 و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد.
 - اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنام
 اداره روزنامه خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف
 هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد.
 کبه این ترتیب توارد در برنامه ها از این برده میشود، محسی
 در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان
 برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسیب ایجاد کنیم و ایمن
 برنامه ها را با هم خلط سازیم.
 - یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل
 خواهد داد؟
 - بلی همینطور.
 - میخواستم به مساله کاد رها در تلویزیون تاسر یکم از امکانات
 موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟
 - در این زمینه تشویق های است، درصد هجتم این نقیصه
 با اعلان جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کاد رهای
 موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک و کارشناسی رانوا میگردند و
 آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس
 نیست که آنرا آسان بگیریم، در استان محدودی که فعلاً با ما
 کارشناسی داشته کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات
 را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبک آنگار بودند.
 - من شنیده بودم که به اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون
 چون موجب برخی برانگیزگی هادر نشرات شما میگردد، آیا هنوز
 چنین وضع ادامه دارد؟
 - فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم از این نسوع
 تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.
 - گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون
 بون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟
 - اگر این سخن شما برآموزی می چرخد، با مسوولیت میگویم،
 چنین نیست، ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که
 میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف
 برای آنها باشد حال آنکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن
 نیست ما ناز دانه های داشته باشیم، از سوی هم برخی
 محدودیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است
 که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود
 داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)
 - خوب میخواهم به مساله نلم هاکه بر جنجال ترین بخش کار
 تان است بپردازم چرا فلان های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار
 ناسالم ربه برین رقابت کنید و چرا اکثر نلم هاکارانی اند؟
 - در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصار
 برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تاکنون حتی یک نلم
 راهم خریداری نکرده ایم، وقتی که زمینه وجود ندارد، نتوان
 انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی
 معمول نیز است، آنچه از نلم های جدید مخصوصاً نلم های
 هنری به سترس ماقار میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان
 به دست می آید، تصمیم وجود دارد تا از طریق دستگاه
 نیز صرف نلم های که مطابق خواست هلو علاقمندی های جامعه
 باشند ثبت شود، که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان
 می باشد، اخیراً چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت
 انگلند در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس
 نلم های خوب داشته باشند، به سترس ماقار هاند.
 - چرا نلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترجمه
 میکنند، آیا مساله حق آلتزحمه در این است؟
 - فعلاً امکانات در و بلاندر دسته وجود ندارد، پروژه جدیدی
 که زیر کار است امکان آنرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم هار را و بلاندر
 کنیم.
 - میتوانی مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگیری؟
 - شاید باور نکنید که تلویزیون از ان ترین تلویزیون جهان
 است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بگا-
 نات تخنیک و راهبر میمانیم حال آنکه ممکن است برنامه کاملی در جهان
 طی ۱۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کار بندان تلویزیون ما گاهم
 ۱۸ ساعت کار میمانند.
 - میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه
 های فرهنگی شما چگونه اند، چند نیتد نشرات را تشکیل میدهد
 آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد؟
 - در هفته تمدن و پیشرفت ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته
 توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود
 اخیراً برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.
 ما، شماره های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشرات
 به از این تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک
 تلویزیون راه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم
 که سربالهای شان را در این رابطه با ارسال بدارند.
 پایان

وحشت جنگ

شجره جان آنان راه لب آورد
 است.
 ذکر آسرازی است که دو کس
 موظف مرضی اورا بکلون نروستیک
 هستری نورم میداند، ذکر با به
 مشکل صحبت میکند:
 ... و این فاجعه جنگ بود
 جنگی که وقتی شعله ور شد
 خشک و تر هر دو را میسوزاند.
 و این در شفاخانه ۶ نفر آرد
 وحشت جنگ را در چهره سربازانی
 مشاهده کردم که خیلی جوان
 بودند، در بدن خون هایی که
 در بدن یکی آنان ریخته است و روان
 آنان را حده زده توان غمگین
 جنگ را از سرت شانه هراس و
 کینه ترسیده، سر آید که بخت
 ... و این فاجعه جنگ بود
 جنگی که وقتی شعله ور شد
 خشک و تر هر دو را میسوزاند.
 و این در شفاخانه ۶ نفر آرد
 وحشت جنگ را در چهره سربازانی
 مشاهده کردم که خیلی جوان
 بودند، در بدن خون هایی که
 در بدن یکی آنان ریخته است و روان
 آنان را حده زده توان غمگین
 جنگ را از سرت شانه هراس و
 کینه ترسیده، سر آید که بخت

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)
 - شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟
 - گل های خاندان مرسل، گیله و دیل، ترنگ، سنبل، بنفشه
 و انواع و اقسام شکره ها، بگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ
 است و انگیزه ان این شعر سرچشمه کرده است.
 ترنگ غمزه رض این همه بیچاره نداشت
 سنبل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت
 - برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده میکنند؟
 - برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار ناچیز از قبیل خم
 چاروب، کافه های گدی پیران، قیچی و سوسن گاهی استفاده میکردم
 مگر اکنون از تکه های آبشویی و جویو که به گل نمایی خاص می
 بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمهید میگویم
 و باید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده
 میکنم.
 مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته
 میشود و از جمله تولیدات کور میباشد با نصب مارک های کور
 های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی
 ما میگردد.
 - تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کور به
 نمایش گذر شده است؟
 - در داخل کور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام
 و چند نمایشگاه در چکسلواکیا، آلمان، سوئد، بلژیک،
 و سوئد و نمایشگاه هم به توکو که از همه نمایشگاه دیپلم های
 میگردم و نیز اگر موقع میدادند
 - حال این هم مقام بسیار بلند هنری
 علاقمندم، اگر خوش نیاپند اصلا
 آنها را اجرا نمیکم.
 - شما به کار و آواز کدام هنر مند
 علاقمند استید؟
 - مرتضی باقر و شاد گام را در
 ست دارم و از خارجی ها
 خواننده آهنگ (بوی، بوی)
 را دوست دارم (از نام نوساس
 اندرس رانمیداند)
 - شما در مورد دیگر هنر مند ان
 چه میگویید؟
 - من در مورد آنها چیزی نگفتن
 ندارم، ولی آنها زود تر از من
 راهشان را به راد بولتویزیون باز
 کرده اند، اگر زود تر شروع
 میکردم و نیز اگر موقع میدادند
 - من در محافل عروسی و خوشی
 مردم اشتراک میکنم و زانها روز
 ۲۰۰ گاه ۱۰۰ و بعضاً ۱۰۰
 افغانی به دست میآورم و زنده کی
 را همین طوری میگردانم.
 - شما از راد بولتویزیون خاطرات
 خوب نداری، ولی از مردم چگونه
 - مردم ما هنر و دست استند، آن
 ها مرا تشویق میکنند و میخواهند
 که من آهنگ های را نیت تلویزیون
 کنم، به خاطر همین مردم است
 که من کارهای را ادامه میدهم.
 از شما میخواهم که یک آهنگ
 بخواند، اول فکرمیکم که شوخی
 میکنم و میگویم، را اینجا خوب نیست،
 من میگویم که مهم نیست کسی مزا -

دوست داشتم، جنگ تحمیلی
 لعنتی بهترین دوستان ما را از ما
 گرفت من به خون رفقا سوگند
 خورد، ام که هیچگاه شهادت خود
 را از دست ندهم.
 من همیشه میگویم دیگر جنگ
 نمیکم، ولی تا وقتی که جنگ را با لای
 ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح
 نند جنگ میکنم، ذبیح هیچ
 قت فراومش نمیشود.
 پدر صاحب منصب بود، پایش
 قطع شده، مادر مرده، یک
 برادر و عسکراست.
 در یکی از جنگهایی که در خا
 بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت
 موضع بالای سر نشسته، سر صدمه
 آید، دندانها شکستند، حالا
 آبراهم بچه بسیار خوب بود، ذبیح
 هم کشته شد ذبیح را بسیار
 یگان بار اعصاب خراب میشود، با

انتخارن اختصاص بدست آورد، ام و در نمایشگاه لیزیک سدال
 تقوه را نیز نصیب شده ام که این همه انتخارات شخصی نبوده بلکه
 انتخار بزرگیست برای کشور افغانستان.
 - شاگردانی نیز در این راه تمهید نموده آید-؟
 - بگر چه هنوز خودم در این راه تازه قدم هستم، مگر آنچه را که
 میداند در اختیار هموطنان خود گذاشته ام، شمار شاگردانم زیاد
 بوده شاید بصد هاتن برسد که همین اکنون یک تعداد شان
 صرف ترا کورس دروس در خارج کوراند.
 - از اعضای فاضل آیا علاقمندی به هنر دارند تا دنبال هنر تان
 - حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا که فارغ التحصیل صفتی؟
 - میباشد سخت به پرورش گل ها صنعت گلسازی علاقمند است و
 آینه، درخشانی را نیز پیش رو دارم.
 - چی تفاوت میان کار و فعالیت شما و سایر گلسازان موجود است؟
 - کرسی تفاوت کار است بس مشکل مگر هستند گلسازانیکه
 بنا بر شوق علاقه خویش به هنر گلسازی کل های راطح و دیزاین میکنند
 که هیچگونه ارزش هنری نداشته و حتی کل هایرا که تهیه میکنند
 خیلی عادی بود که روحه هنر گلسازی را نیز بر مده میسازند، اما
 تعداد محدود اند که به کل صرف ظواهر و تازه کی نمیدهند، مگر
 از جهت رنگ و ساختن موادیکه، بکار میبرند، عینا شیه به کل های
 طبیعی است.
 - اگر در اخیر بپرسم که به کدام اساس ساخته های شما در مقام
 اول قرار گرفته است؟
 - آثار ایراک ماطح میمانند و میسازم همه آن صرف با انگشتان
 دست ساخته و تمهید میشود اما در همه کوره های دیگر از سامان
 آلت برق استفاده میکنند چنانچه در یکی مجله های جاپانی نگاشته
 شده بود ((انگشتانی که جاد میکند و محسوس آنها نند)) شاید بوقیقت
 من بیشتر دین باشد که با امکانات محدود صرف با انگشتانم
 کار میکنم تا باشمین.
 - من در محافل عروسی و خوشی
 مردم اشتراک میکنم و زانها روز
 ۲۰۰ گاه ۱۰۰ و بعضاً ۱۰۰
 افغانی به دست میآورم و زنده کی
 را همین طوری میگردانم.
 - شما از راد بولتویزیون خاطرات
 خوب نداری، ولی از مردم چگونه
 - مردم ما هنر و دست استند، آن
 ها مرا تشویق میکنند و میخواهند
 که من آهنگ های را نیت تلویزیون
 کنم، به خاطر همین مردم است
 که من کارهای را ادامه میدهم.
 از شما میخواهم که یک آهنگ
 بخواند، اول فکرمیکم که شوخی
 میکنم و میگویم، را اینجا خوب نیست،
 من میگویم که مهم نیست کسی مزا -

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان در برانیزل برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روانه
 شتافتیم خانم فخریزگر بود که با سیورت جعلی بود -
 تربیت زبیلی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت امتناع نریدیم گفت
 خیر شادوست آقای گالاراستید او انسان
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود برای زبیلی تلیفون کشیده و گفت که کار
 هام خلاص شده زود برویدم
 - تودرتب و فکرمین استی ... تا فرد اصبح باول ...
 -
 بتر از اینبارالحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس
 تلیفون میکنم تا در محل اقامت کونین زبیلی از سر
 استطاق نماید
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بتر
 بترتیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و در خلوت هم حظ بیسرم
 -
 ساعتی پس بازم با او در سالون بزرگ هوتل
 ایستاد و نشستند بر دم پتر اما با لم نشسته بود -
 و بسکی همچنان روی میز قرار داشت بتر از من تقاضا
 کرد که برایش سیورت جعلی را نشان بدهم از -
 دان آن ابا وزید ، انگار کردم اصرار گرانگفت :
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیر او را نشان
 دادم گفت :
 - هم پرواز به سوی برانیزل ...
 از فرانس گارسون بخاطر ویسکی سردش تشکر
 نمودم آنسوتر چند فرانسوی گرد میز بزرگی
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخندند
 چه بیسرم در تلیفون بیخود خورف داری ؟
 ملتسانه ای گفت :
 لظفا به زبیلی خبریده که اینجا به وین بیاید
 - این از توان من به دور است ... خواهش میکنم
 بتر بعد نبراد زدم از برای خدا ... مگر از ما
 چه میخواهی بتر ... من زبیلی را دوست دارم دور
 ست دایم دوست ... آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند او زنده باشد
 بتر گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود تو میتوانی
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی
 فکر میکنم این حسادت محض است بی شبهه شما
 با زبیلی حسادت میوریزد میخواهید ان پیش کنید
 در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تانراها کند
 -
 به زبیلی تلیفون کشیدم : زبیلی !
 - بلی آخر چرا این روزها تلیفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بتر خودش را
 به من سرش کرده بود ... بعد فکر کردم میگریه
 صدای زبیلی آرام بود ...
 بتر بترت ات را میفرستم فرد اصبح اول وقت ...
 زبیلی گفت : خدا با جقدر خوشتردم که کارهسا
 رو برآه شد فقط یک شید یگر بد بدم میرسم
 من منظور بتر را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم بتر بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیورتی که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او
 وقتی وارد دست داشت که در آن نوشته شده بود :
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند
 - چه قصد کتر او را بدهد داشته یقیناً

بزه های ساری

چگونه میتوان کودک را از دچار شدن به سرطان حفظ نگه داشت
 - یکسب این اطمینان که کودک بصورت منظم از طرف دکتر معاینه شود و او را شامخواهد گفت که در کدای مواقع معین باید کودک را مورد معاینه پستان بیاورد
 - ایبا لخته شدن پستان به فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه اکثر لخته های پستانی سرطان نیستند ولی نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق نامه ها بود بتر با سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت به بتر گفت : تومیدانی که من زبیلی را خون آسار دوست میدارم بگزار جان ما چه میخواهسی تا انجام دهم
 - بتر فرید : چه میخواهی چه میخواهی ... وقتی میگویم ارجان تان چه میخواهم که بتر اینجا باشد -
 خوب ازین حرف بگذر بگوویسکی میل داری ؟ کجا ؟
 - طبعاً در کار هم
 -
 طاعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بتر ا مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهره صرف کردیم
 - هیچگونه شواهدی در دست قطاری که قرار بود زبیلی بدان بیاید تا خبر نمودیم دعاگر خداوند کاری کند که زبیلی نیاید از دور جراج لکوموتیف های دیزلی را میدیدم برخلاف نیایشرو استه عای من قطار فرار رسید و زبیلی از آن فرود آمد
 - حمالی بکس هایشرا انتقال میداد زبیلی شتابزده دو پیاده خودش را به من رسانیده سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه در انتظارم لحظه شماری میکرد است
 - اینجا سوله بتر بیاید و بالحن خوشن زبیلی را مخاطب ساخت
 - لظفا با سیورت تانرا بید و والی فریاد میزنم و پولیس را فرامیخوانم زبیلی با سیورتش را به او داد من در حالیکه از انجا دوری شدم به زبیلی گفتم : هرگاه بتر تلیفون نکردم تریا بستم نزد پولیس مراجعه کنی زبیلی با سکوت سرش را جانیانید
 -
 باز هم من و زبیلی بودیم تنها با هم در تکیس متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار دیگر تریا بیاید او به زبیلی گفت : در صورتیکه جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی من بداخله کردم منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تویوترتی به زبیلی معشوقه اش هدیه داده بود آن جواهرات ارزش کم از کم ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت زبیلی با خون سردی تمام گفت : جواهرات را فروخته ام با رد بگرد خا -
 لت کردم بتر من خوب میدانم که زبیلی هیچگونه جواهراتی ندارد زبیلی بدون هیچ حرفی بکس ترا مقابل بتر گذاشت
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخواهی بتر ؟
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم نه آخر من زندانی میشوم بسم (توی) بی مادر میشود از او کی مواظبت کند اولیای مسور اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبیلی پی برده و ...
 ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم وقتی تهاشیم زبیلی گفت :
 هر طوری میشود باید پرواز کنم
 گفتم : خیر سخت دردم آفتیده ام با بید پتر را زسی ساخت
 بقیه در صفحه (۶۱)

زنی با هزار و یک نام

میتوانید ملاحظه کنید عبارتند از - پارچه های سفید روی پانت های دهن ، پارچه های خشک ، ورقه ورقه و در دندان روی پوست ، خال های تاشی از شاندن پایش -
 - هرگاه رباط صوتی بوسیله عمل جراحی برداشته شود ، ممکن است شخص دوباره بتواند حرف بزند ؟
 - بلی سخن زدن از طبقه مری را معمولاً میتوان ظرف چند هفته به بیمار یاد داد . هوای فوبرده شده بخاطر تولید صوت همگن از دهن میگردد به سبک شکل کنترل شده بیرون میگردد . وسایل مکانیکی نیز برای اینکار در دسترس قرار دارد .
 - چرا طیبانی که سرطان را با حقه بای تداوی میکنند خطرناک اند ؟
 - بخاطریکه تداوی آنها موجب آن میگردد تا قبل از تداوی منظم و عاجل وقت درمانهای بیمار تلف شود ؟ از دست دادن این فرصت میتواند منجر به مرگ بیمار گردد .
 - چگونه میتوانند اینگونه دکتر حقه باز را شناسید ؟
 (۱) تداوی او معمولاً شکل سری داشته و در انحصار اها همکارانش قرار دارد .
 (۲) او از اعان ، اشتهار ، تلخ ، صدیق نام ها جوایز نه از راپرهای ژورنال های معتبر طبی معضورات ادهای خود استفاده میکند .
 (۳) او بیمار را از شروه با پیشگان معتبر و ایدارد و او را (اعتدال نسبت به او) لطمه وارد میشود .
 (۴) حمایت کنندگان عمده او را کسانی تشکیل میدهد که معمولاً دوکتوران وارد نبوده و عملاً با طبابت سرکارندارند .
 (۵) شواهدی در دست نیست که بیماران به اصطلاح (معامله شده) توسط او اصلاح سرطان داشته اند و اخیر .
 - چگونه میتوان افراد بیشتر را از سرطان نجات داد ؟
 (۱) تشخیص زودتر .
 (۲) تداوی عاجل و مناسب .
 (۳) پژوهش پیشیانی از انجمن سرطان به دانشمندان و ابرواتوارهای تحقیقاتی کمک میکند تا درباره طرق جدید و بهتر تشخیص و معالجه سرطان تحقیقات لازمه بی انجام دهند .
 - پایان -

آیا میتوانیم از سرطان

وقوع اکثر انواع سرطان ها تسلسا حدود زیادی ثابت مانده است
 - بلی هر چند ، حتی تعداد افرادی که دچار سرطان میگردد متناصب به عرضات اف سزایستی می باشد
 - آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی از جمله سه تفکیکی آنها معالجه میگردد و این را میتوان با یک چارم بیمار که در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاب بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تداوی عاجل به پیشیانه نمید بقلیل داد
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگران وجود دارد ؟
 - بلی ، طویر مثال ، سرطان پستان طویر تقیسی در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است
 - سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دنارکی نسبت به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطان های سرورگن در هند بیشتر معمول است
 - بلی سرطان زندگی کودکان کمتر از پانزده سال را نسبت به هر بیماری دیگر تهدید کرده است
 - اهداف پرگرام های تعلیمی چیست ؟
 - الف) بظورت تحبک تمام افراد جهت اجراء معاینات منظم طبی بشمول معاینات سرطانی .
 - ب) آگاهی اجباری افراد از زنگال های خطر .
 - ج) وادار ساختن حتی آنها به این امر که به روش های جلوگیری عادت کنند .
 - د) آگاهی پرسونل طبی از آخرین روش های تشخیص و تداوی سرطان .
 - چرا اجراء معاینات طبی در هر سال توصیه میشود ؟
 - بخاطریکه ممکنست سرطان را قبل از بروز اعراض آن تشخیص کرد و نیز فرصت تداوی عاجل در مراحل اولیه از دست نرود .
 - چرا برگه (مرحله اولیه) تا کد میشود ؟
 - بخاطریکه سرطان در صورتیکه قبل از رشد و انتشار آن به قسمت های دیگر عضویت تشخیص گردد ، خیلی زیاد قابل معالجه است .
 - بلی هر چند ، حتی تعداد افرادی که دچار سرطان میگردد متناصب به عرضات اف سزایستی می باشد
 - آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تداوی میشوند ؟
 - بلی از جمله سه تفکیکی آنها معالجه میگردد و این را میتوان با یک چارم بیمار که در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاب بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تداوی عاجل به پیشیانه نمید بقلیل داد
 - آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگران وجود دارد ؟
 - بلی ، طویر مثال ، سرطان پستان طویر تقیسی در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است
 - سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دنارکی نسبت به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطان های سرورگن در هند بیشتر معمول است

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل باننده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه ها زیر کلین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .
 قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای نشان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخاشده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

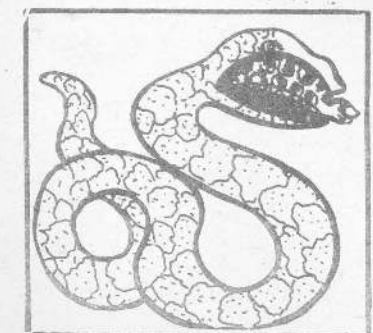
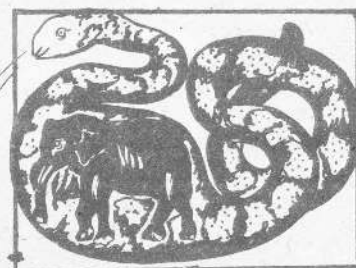
بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دور پرواز
 اند و بزودترین فرصت عقب جنگلهایی
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که آنها
 اطفال خود را زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا آنها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

قازها و قوها

تورک ، تورک ، تورک ! بگو
 قازها و قوها کجا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بواماروچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسمه
 توضحات و کمر ل شی .
 دویم انصوری داس و .
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخواییز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .

په کتاب کی راغلی و : دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولبزی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی
 کرا و خوب کوی .



دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگله چی
 په منگله کی پیچبزی په گلی
 دول فکر وکر . وروسته می پنسل
 راواخت اوخیله هلموئی انصور
 وکیسی . زمانو پهل انصور
 په دی دول و .

خیله شاهکاری شرانوتسه
 ضوده اوختسه می وکره چی
 تاسو یعنی داهزی ؟
 جواب می راکی : خوه خولی هلمد
 خلت وپرویی ؟
 زمانو پهل خولی ته وه ، سو

چپرسی شهرزاده

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگله لیکل
 شوی و دیو بوامار انصوری تسمه
 استرگو شوی په حیوان بانده می
 اخوله لکولی وه . هغه انصور
 داس و .



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شورى خورده ايستاده است.
 در خانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 دخترك در خانه داخل شد
 و گفـت :
 سلام مادركلان !
 سلام دخترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد در جايي د بلكه
 درخت سيب ايستاده است.
 درخت سيب د درختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مراه خور
 من به تو ميگويم .
 - دخترك گفت : در خانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا درخت سيب اورا كمك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 دخترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايي كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از باها و نعرها گد شستم
 و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
 تا اينجا خود را گرم كنم ،
 بنشين هر جايي كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شده .
 دخترك به تابيدن سرد و زسر و
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به دخترك گفت :
 - دخترك د دخترك !
 شير ترش رابه من بده من د عوص

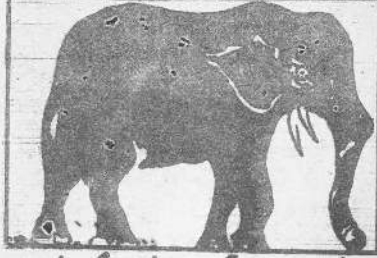
- دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت ، دريا گفـت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - برايـت خواهـم گفـت در صورتى
 كه از شير ترش من بنوشي .
 دخترك گفت : من در خانه
 با پاي قيقاق راني خورم ، شير
 ترش ترا كى خورده است ؟
 دخترك مدت مدتي مد يدي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شده

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترك
 رنج رابه اوداد و موشك گفـت :
 جاد و گريست تا حتم را گرم كنم
 و او تراى شويده و بعد ادرتـ
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 دخترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گفـت و انتظار
 مكش و برادرت را بگير و من موش
 تودوك را گرفته ، سر دوزي تا بسم
 دخترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 دخترك ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !
 جاد و گريحلم را گرم و داغ نمود
 آمد تا دخترك را بخود بد اينجا
 ببرد . ديد كه در خانه هيچكس
 نيست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها
 قوها عقب دخترك پريد كه طفلـك
 رادريشت مي برد . دخترك بسا
 برادرش تا دريائي كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 دخترك به دريا گفـت :
 دريا گفـت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فـكـر و كـر يـچـيـنـدا موضوع
 د دي سببـه شو چي د هـمـوي به
 هـكـه به باور پيدا كرم .
 هر گـه من چي لهـمـوي خـشـه
 كرم چي لـزـشـه رضـاه به نظر
 رافـلـي دى پيدا كرى او خـيـل لـومـر نى
 انـمـور وى وى وى دى خـوـر كـرم
 چي رشتـار شـاسـوي وى باندى -
 خـلـصـهـزى او كه نه ؟ خـوـهـفـه هم
 د معمول به شير زمايه خواب كى -
 رانـتـوتـى دى : ((داخـولـه ده)) هـفـه
 وختـگـم نه د بواله مارا نوشـه -
 خـبـرى كـرى او نه من د بـكـرا و اـلـس
 نه خـورـلى بـنـگـل او نه له ستور و
 خـشـه بـانـس چي د كـلـف
 بـرـج ، سـيـاست او د بـولـشـمـانو
 به هـكـه و بـوشـه هـفـه . هم له دي
 امله چي له بومـقـول سـري سـره
 من اشـنـاي پيدا كرى د بـرـزـيـات
 خـوشـي شـوي د ي .

چه راني هم لجه خدمت راتسه
 و كرم . اـلـن من شـواى به بـونـظـر
 سره د اـهـزـونـاشـه د چـن تـيـسـر
 و كرم . كه سـوي نـشـيـن به نـزـه كى
 لـاـهـانـده شـوي وى جـغـرافـيـه و سـره من له
 بـيـر نـزـدي خـشـه ليد لس
 بـيـره مـسـه كـوي .



اوه دى تيكه من دانـمـوـگـرى له
 چـكـلـن كـار شـخـه چـاـر چـا پـيـره خـط
 را و كـيـود اولـه دى نه چي لسـمـر ي
 نقاشى من د هـمـوي خـوشـه شـوي نه وه
 خوابـدى شـم . فـنـان ، كه هـمـوي
 وى . هـيـشـكـه به شه نه پوهـمـبـرى
 او پـشـوانـوي هم سـتـرى كوونـك ده
 چي تل هـمـداسـي هـمـوي نه تـوضـيـح
 و كرم .
 مـيـمـوشـم چي عـانـه بـهل كـار
 پيدا كرم ، هـفـه د اوچي لـزـشـم او
 بـلـوق زده كرم . بـواى او كه نـهـبـي
 تـراوسـه پور ي من تـولـن د نـيـا نه
 اولوتـى كـرى دى . او رشتـار شـتـا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه استیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپی و سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکتیز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن با لکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ یا دکتور میگوید. این ناحیه ها را مشاهده میکند. قرار پروکتو اینقدر مهم است؟

نیرادر حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا حذف سرطانی معالجه میکنند. طوری که سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. دیرینه اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انهن بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایمژوتوب رادیواکتیف چیست؟

ایمژوتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تشخیص استفاده میشود. میتوانست معجزه باشد.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانست سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از نوروز بعضی از

آیا میتوان سرطان...

کرده میتوانست. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند و تحت تدابیر عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (زنگال های خطر) سرطان چه فصولی را رایج میکند؟

علامت واعراضی که نشاندهند سرطان اند، هفت میرسد. بعد از ظهور زنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنیم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه شبیهت شود سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد زنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از اعراض بعدی سرطان محسوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟

آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۰۰۰۰۰) آمریکایی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کیموتراپی (تدابیر با مرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و عنصر خاص است. مانند دیابت، آهن، لیویدین و غیره. ایمژوتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت امعاء دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری با خاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکتیز بزرگ برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است. دسترسی کامل داشته باشد. علائم این شفاخانه باید با داکتر و آنیک به همین منظور تهیه

باین اشعیهان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا میدانم که چرا اینطور است؟

سرطانی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه به سرت آید. هیچک با الیورود، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که در وقت دیگری میگردند. فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان پروستات، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از همه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان محسوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهاش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حساب دت و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلا مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت همنوعان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک باز دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شرف و فواید سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تضمین شما برای ترک گفتن خانه زنده نه معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

حیرانوونکی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې د پوهې داتې پلاستيکي کړي چې پیلېدل زنگونه ولري ، په پوهې رسې کي لېږندی کړي . که چې پوهې ستاسې داسې سره سم راوړئ پوهې به شمه ورته کوم اوږد بهادره ټول رنگونه پاله کي اها له پي لېږي څخه په پرله په پي ټول مادې)) لکه څنگه چې ولېدل شول نهېکوف په خپل ذهن کي دکړي پوهې ترکسي د حفظ کولو له پاره پوهې څو شمې فکر وکړ .

نهېکوف دخپل دغې نهېسي پتېراز داپول څرگند کړ : ((دکار داسانهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې دپوهې تم زېدې د بلکي په توگه اېي رنگ یعنی کورته ، نهېرنگ یعنی پشو ، تورنگ یعنی مېز او داسې

نور په رسي کي لېږندی و شوونکونو کوم اېه ذهن کي په هماغو ټاکلوشانوسو پدېلې . د حفظ کولو له پاره زما له پاره نهېره اسانه تاهېي نهېه عدد ونهېاندې مې هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه اېيې دبلکي په توگه صفر یعنی سپين ، پوهې اېي دو یعنی ټپ او داسې نور . په معوي صورت د شعرو لپاره کولو پوهې د رنگونو د بدلېدونکو ترگه پوهې څخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستي نهېه تر لاسه شي نورنگونه پوره په خپل ذهن کي د عددونو په لېږې بدلېم فکرکوم چې د شعور خارکو المعادې نو په همدغه نې کي مشخص کړي)) .

دغه اړتیا ته پوهې غېرمادې نهېسي هم په پرتو اېه اسانې سره ترسره کړي . همدارنگه د پوهې لېږتېږي سره سم وروسي او اوسې د نظم څخه

تړدو زېم پوهې کال پوهې پرته له کومه پاره ټاکلې شي اولکې کله د ستې پوهې داهم تاهېي چې د پوهې شمېراتيکي مساوېدل سره پوهې په پوهې وخت کي دوسې اېه هم غزل کېدای شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي . نهېکوف د پوهې مساوېږه پوهې لخوا دوسې پوهې اېي اېي هم غږوي .

نهېکوف هغه کوي تاهېه کړي چې هر انسان کولای شي داپول ورتيا پيدا کړي اولکې همدغه کله کله داسې نظرونې سره خبره داده چې داپول استعداد دې ساري استعداد په نامه بلکې دهغه استعداد په نامه یادکړي چې دتېږنې په نتیجه کي مې وده او پوهې کړي او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نې کي به دې ساري اوتارکو المعادې په نامه یادشي پهرې لېږ ولېدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

يک روزکې دلې پراخه بود خواستې نزد پدې برم آدرې مکل او راگوتې برلم گهتدېه مېکم ، گهتېم کاږې دارم وختې بکوچې رفتې ((او)) در مقابل آمد غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گهتېم بالانې قېر مادرت مېروي ؟ گهتې : نې ، بالانې جسم مې روح پدېم مېرم ، برابري گهتېم که من درجه عالم ، چه مې ويايي هاي که اين دنيا دارم ، همه لشي در تقدير من خالصه شده اند .

اوپدېرم مې ديدېم اېه گهتې : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ۰۰۰۰ حرفت را مېدم و گهتې : زندگي په غصې نې اړه ، اگه هرچه مېکد ، مېن پدېر آرام مې گد رانم .

بخانه پدېر رسېدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف درکوچه ها پاتي بود ، باد سردې به گونه هاي مې و نهېد ، نزدیک دروازه نهېرېتد رسېدم ، کوچيکې دروازه راسه بارتکک نبودم تا آنکسې پيسري دروازه گشود ، اسم پدېر را گوتې ، بامتانتې که داشت گهتې : مېفرما مېن اوتاشريف دارم ، پدېرون چولي رفتې ، چولي کوچکې بود ، خپلې پاک بود ، در دهلېز رسېدم ، خپلې پاک و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدېرون اتاق پاک داشتېم عکس در اتاق نصب بود ، يک موزه که حدود شصتاي سې ساله را داشت بطرفش خيره شدم گمان کړېم ،

پدېر است . در کوچکې زندگي که در پهلوم قراردا شتم ، در بازېدې برخاستم ، زن نهېتا جوانسي داخل شد به او سلام کړېم ، اوهم سلام کړد پدېر چيکارې داشتېم گهتېم اناي ۰۰۰۰ کار دارم . ايشان تشريف ندراند . گهتېم مې آيند ، رفت ولخه مې بعد صداي يک مرد در دهلېز پېچېد ، دستکوره چرخيد آنطرف در پدېر بود پداخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگريست ، سلام کړېم ، دستش را بوسېدم اوکې چشم از چشم مې نهېد داشتېم پرسېد : شما اسم تان ؟ بالبخندي گهتې : من يادگار مېم تان هستم ، چشم هاشې برقي داشت ، سر انايشناخت ، به افوشم گوتې سراپايم را لرزيش فراگوتې ، روم را بوسيد و گهتې کرد . پرسېد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گهتې : پدېر ، نهېتوانم پدېر بگهتې اما بهرحال مرا بهبخش ، من براي تو بخاعري يک درد مې که سرود براي تې بگهتې آمده ام ، قصه زندگي مې را برابري گهتې ، غم هالم را ، درد هالم را ترسي مې از مادرم را برابري دادېم گهتې : پدېر ، تو مادرم را در بدبختي انداختې و توه را بدبخت ساختې اما او خوشبخت بود و مېرگ بگهتې رهش لېختد زده ، تقدير او به شهديرم گشاييده شد در پهن او مې بودم ، من براي باقي غمهايش درايسن دنيا ماندم و امروز مرا شهروي مثل تو روانده است ، پدېر تخنې که به مادرم زوع نمودې در من دروي کي . پدېر زايخدا سپايدم و تها به تيارش يکسار رفتې ، بارديگي نخواهم رفت و بمرز مادرم باتسي غمهايم را خواهم بخت .

په خپلېرطفېم بارزندگي زامن کم و مادريش مې باشم تا بايد روزي غمخوارې باشم و در زندگي مېک اميدي .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسې ولس غېماد دې چې د ستم او استعمار پرضد چينسي وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زېري ورکړي . خلک مېازي ته را بېرې او د سکوت او جو پتيا توږ غرونه تروي .

نهېتود ((تورو)) په درد ، در ديد ، خوله ((سپينو)) سره مې هم د پېنې نه درلوده . هغه دا بار تايدي نه پخلاکيد ونکسي د پېنې و .

دغه سترشاعر ، طبيب او سياستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پېنوس کلنې

په عمر به داسې حال کي چې شپه او روغ د خپل وطن او وطنوالو په خدمت لگياري ، مړ شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايق کي وپل شو انسانانويه متروک وروا هه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نهېي پرته وپل شو د هغې وروستي پېنې سکې د يو پر خلور مې برخې لپاره وپورول شو .

د لاري په دور وکي مې په توريه ن د سپکاري گورد پړوتې .

هغه تراني چې دراسمې اوبار تايدي پېنې لږ زوي خلور وهلسي نو وستان د ازادې لپاره د مېازي ډگر ته را بولي .

د پوهې پرتو شپه مې اېي سهار ناست دې . او هغه مې اطاعت کولو نهېجوړه کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دې : وطن او د اوسيدو تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۳۱) حقيقت پېر د ازېم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دار د که آبجاري نسي توانند وموتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مې کشانديارا معتقد به آن مې سازد که طريقه چارکونسي ارزش هلي نمون آن را دارن .

ولادت مې باشند ، آنهامې گويند : در صورت تولد درآب طفيل ازماحول (باستو ريزه) بهماحول غېر باستو ريزه باز حرارت مسافتد به حرارت غېر مساعد گد مې نايدي و بر علاوه اگر مادر طلق در اتاي زاييش د چار خونريزي گورد چلور مې توان به او کمک کورد ؟ اما در واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول با شعوريزه تولد مې گورد در واقع است که به مشک مېتوان آنرا باستو ريزه نايدي ، بولاره تمام تولدات د ر شفاخانه صورت نسي گيرد . مساله دې تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارن . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مذكور شد مې تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کلاما نفي مې کند . دکورتان ولادي ونساکسي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد ، نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدازند .

مستدي پوي عکاسي جهان نما

عکاسي محان خوش شاعر اطور رنگه وسياح وسينما مې يديرد . ادرس شهر مزار شريف منصص شفاخانه ملکي شمال روضه شريف . نيلون ۲۲۹۴ .

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرام و عزیزان ما
 قبل از همه از تأخیر نسرآت
 محله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم در مورد نامه هایستان
 باید گفت که همه روزه نامه بر محبت
 شما به اداره محله میرسد ما همه
 آنرا مطالعه نموده و در حرسیان
 نظریات و پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار میگیریم از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که هر نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا ما نامه ها را
 بخزیندی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط میگردیم و چنان
 رسامی و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحات معین
 نشر می کنیم البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پیشنهادات جا-
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد
 - دوستانیکه نظریات شما را رایج
 کرده اند :
 یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرین سعیده مدد محمد
 اسماعیل برهان ابوالی مادله غویب
 شفیقه عافی معظمه محمد قیصر
 خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند :
 یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 منعل زینب منعل محمود منعل
 لیلیانوب گلای زاده تریا محمد زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونیک امیری محمد الرحمن محمد
 بعیز خدیج سعید سعید سعید
 دوستان شان حکم و ادعای
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته مادله
 اختر میر محمد خدیج سعید سعید
 مجله ازلیله لاکرگاه نایب سعید

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا
 حبیب زری رابعه رحیم مدد یقه
 موند فوزیه میراد سوسن
 نجوا شامیری نسی نایب خیل
 لیلیامید نسیم زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان عزیز زنده
 توخ فوزیه احمدی فوزیه
 فنگسار زولیا بهارا عزیزان
 عبدالوهاب تمم نکره آذر
 هارون سعید لعل جان نایب
 بلقیس موشک عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریانان نوش
 عادل زهره قرین نایب کوب
 هستانی مریم زهره مزار شریف
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسز
 سحر الزهرا ناسد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزهرا ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار
 احمد احمد زری مستوره همسر زم
 فعمیه عزیز زری فوزیه خلیلی
 فعمیه آریا بهارا رحیم احمد شیر زری
 سعید سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 حمیده یکان فریبا سحر فلورا
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سر ساز
 محمد طیب لسمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 خواننده گان که بر ششهای شان
 را با ما در میان گذاشته اند :
 هنگامه منعل سعید پلاسور یارو
 دوستان شان حکم و ادعای
 نقشبندی مریم حبیب الله
 نسیم حیدر رحیم نیلوفر احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسز
 سحر الزهرا ناسد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزهرا ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار
 احمد احمد زری مستوره همسر زم
 فعمیه عزیز زری فوزیه خلیلی
 فعمیه آریا بهارا رحیم احمد شیر زری
 سعید سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 حمیده یکان فریبا سحر فلورا
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سر ساز
 محمد طیب لسمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله

مستوره لیلیامعرفان احمد سع
 نصیر احمد نصیر الماسر سیلا
 انوشه تادری رسوان حللی
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته ساه
 محمد ناد راز شریانه سینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعاحب نواسه وکواسه
 است چایور عوس کند
 مادر رکلان باخشم زیاد میگوید
 اوجده تومینا یاد اکثر صاحب
 روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر برد دکتر بعد از معال
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته ساه
 محمد ناد راز شریانه سینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعاحب نواسه وکواسه
 است چایور عوس کند
 مادر رکلان باخشم زیاد میگوید
 اوجده تومینا یاد اکثر صاحب
 روزی شخصی مادر رکلان خود را
 نزد دکتر برد دکتر بعد از معال
 لمری برید من محمد فوت یاس
 شیما عزیز شایسته ساه
 محمد ناد راز شریانه سینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار عمایسون
 مری شماعاحب نواسه وکواسه
 است چایور عوس کند
 مادر رکلان باخشم زیاد میگوید
 اوجده تومینا یاد اکثر صاحب

کسانی که چنین خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 استند خوردن زرد کوه میوه
 شده چه به علت داشتن انوسولین
 در زرد کوه مفید ثابت شده است
 (انوسولین) سم (۱۴۱۱)
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بها ترین ساعت در کلکیون
 (اربرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این شاهکار پیچیده روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیق
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آری میگرد
 بلقیس عوشکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو میفند
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورانس شیمس
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه بر روی زمین نمود
 بلکه بی نوع مایع چسبناک را قیصر
 میکند
 اندکی از این مایع را در دست
 که این سلاح جدید را کارخان
 زحمت و خدما تا شش ماهی میورد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 تکنجه با مواد شکر دار
 مارک های مختلف با در نظر
 نت خفیه میورد که با هم سرش
 میکنند
 تلز خوب نیست
 آبی و نیزه بر گاری شده به طرف
 می میورد تلز قوی میشود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خنجر
 می میورد خنجران به هم می پیوندند
 که به اصطلاح تلز میگردند
 ارسالی سعید فاسم سعید زاده
 (کوهستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 (کشمیری) از ساعت هفت
 یکی از زیباترین کلکیون های
 خرمی در اوج حوز ساعت (اربرلر)
 در سبیل آلمانی (پرتال) است
 در این حوز ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آنتیپاد ساف فلسفی
 از ایران مریم ناصر

حسود از خوشبختی د پسران
 رخ میرد
 کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
 زنده گیست
 - زن هر قدر رگ سخن با نصد
 شیرینتر است
 ارسالی محمد عثمان
 حمید سزاده
 لیمو برای درمان تمام امراض
 قلبی مفید است زیرا که
 ترتیب حرکات قلب تشدید
 بدنی هم وسیع میکند است
 برای این کار لازم است آب
 لیمو را جیره جیره با تنفس
 میوق نوشید
 ارسالی محمد ظاهر
 (کشمیری) از ساعت هفت
 اولی - والله اگر برادرم گول کبیر
 تم نمی بودم بیروزه گول
 می خوردیم
 دوم - هر چند گول خورد بد
 اولی - نه گول میکی در سای
 برادرم خورد اوت شد
 مرد جدی
 ولی - من آنقدر سدی استم که
 به خان خودن سلی بیست
 بگفتم و کیلومترهای رفتن
 میسر از آن طرف نرسیدند
 آمدی؟
 اولی - نه خیر مراد را میبولان
 آوردند
 ارسالی تحبب الله (ویس)
 در دست
 برای شب ببری در روز جوانی
 باید برانی تهیه دید
 (افلاطون)
 سخت بسیار کار کردن عیب است
 (لعل بناد رنستری)
 ارسالی علی حکیم
 - سلطنت در خانه است
 - هنرمندی که بدون عشق
 هنر نمایی میکند مانند برانی است
 که بدون تیل میوزد
 ارسالی فلورا آقایی
 - باقی با قدر است سعادت
 مندترین دل انگیزترین زندگانی
 را بوجود آورد
 (ویکتور هوگو)
 - دورترین سخت ترین وسر
 - غارتترین سفر سفر با کاروان
 - زنده گی است
 - بدترین سلاح خوردن در
 - مقابل جاهل بیحوصله است
 ارسالی گلناب (زیارنده)

نامه های از فاریاب

با علاقه بی که به مجله سبایون
 پیام میزنید در تالار ریست
 آوردن آن با تمام مشکلات
 میا ام به نسبت اینکه مادر دور
 دست ترین مناطق کشور زنده گری
 مینمایم که نام ولسوالی دولت
 آباد فاریاب میباشد در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احساس
 و با دین و درین خرد ابران
 مجله سبایون استند جوانان
 ما نیز درها دارند دل شان
 میخواهد فائقه بخوانند و با
 شامل مسائل مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن شرایط و نیز کار در مجله
 و در نتیجه ما به آخر حیرت میوز
 زندگانی را در این زمین ویرتلاش
 جوانان آلمانی ندارند پس
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به سبایونکی از شما میوز
 رو شرف داشته خود شما نوشتیم
 میوز نامه در مجله شان بیاید
 بنام (جوانان دولت فاریاب) و
 سخن میزند (با نام سبایون)
 خواهی شد و با لحنه بیست
 - نیکه حال جوانان ابران
 - تا فرزند آمدن در حالت
 برادران دولت سبایون
 با تمام مشکلات و در دست
 آمل تر سبایون است اما به قدر
 من مخدوش رای سران دولت
 سرکار دولت است برای محبت
 و همتو سبایون است
 ام و بنده ام این قوم
 حال جوانان ره ناور است

لحظه های دروزار شریف

میرا حق تعالی استاد بجهت نشوین
 دریت بلخ
 من به نامک نموده در سر
 ابرار به اید
 ج : مجله سبایون واقع
 یت مجله چاپ و خواننده
 می باشد
 علامت سرسخت این مجله نشانه
 هست راستی مطالب خوب و قابل
 استفاده دارد
 من خوب راجع به خرید
 ونور این مجله اگر گفتندی
 داشته باشیدی
 ج : مجله سبایون خلیلی
 عمک چاپ است یت شماره انسرا
 بعد از دو سه ماه بدست
 می آوری به بسیار مشکلات و نرو
 این مجله از بازار سیاه هم تیر
 کرده یعنی یت شماره حتی سه
 ۶۰ اتخانی می رسد
 به مدت یکی از علامت
 سو سخت این مجله اینطور
 ن رو نم که اگر امکان داشته
 باشد مجله سبایون از روس
 کتاب فروشی یخفرو ولایت بلخ
 به دسترس مقرر کردید در ایران
 چندین بار مزار شریف را زده می
 کند که فقط در نوبت روز سه
 می رسد
 نظریات خواننده گان
 مجله سبایون در ولایت بلخ
 ظاهر لیلیا موس از شهر
 مزار شریف
 نشر شما در مجله سبایون
 مجله سبایون خیلی ها
 مجله ارز مند بوده و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خلیلی خاندان بلخ
 کم یا است که به بسیار ممکن
 بدست می آید تیر هر شماره
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لیلی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید اما
 نات این بی نهاد بند من
 باشد موفق باشید



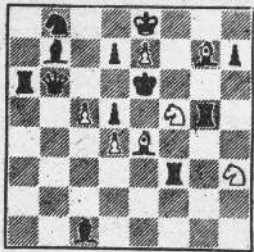
روزی اجان نیکو را محص
 ممتاز سال چهار ز بسا
 وادعیات استقیوت پید اگوز
 نهر مزار شریف
 من نشر شما در مجله
 سبایون چیست و از کجا
 سبایون بیخ آن خور نشا
 می آید
 ج : من در باره مجله
 سبایون تا درین دوران رسوا
 مجله سبایون یت مجله امیر
 بد بسب است و به ویژه از نگاه
 سکتورنالیستین به مسو
 نالی باب و تهمی می شد میرد
 علاوه من و همه جوانان مساند
 به تمام فداات مجله سبایون
 چندین بار مزار شریف را زده می
 کند که فقط در نوبت روز سه
 می رسد

گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو میفند
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورانس شیمس
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه بر روی زمین نمود
 بلکه بی نوع مایع چسبناک را قیصر
 میکند
 اندکی از این مایع را در دست
 که این سلاح جدید را کارخان
 زحمت و خدما تا شش ماهی میورد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 تکنجه با مواد شکر دار
 مارک های مختلف با در نظر
 نت خفیه میورد که با هم سرش
 میکنند
 تلز خوب نیست
 آبی و نیزه بر گاری شده به طرف
 می میورد تلز قوی میشود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خنجر
 می میورد خنجران به هم می پیوندند
 که به اصطلاح تلز میگردند
 ارسالی سعید فاسم سعید زاده
 (کوهستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 (کشمیری) از ساعت هفت
 یکی از زیباترین کلکیون های
 خرمی در اوج حوز ساعت (اربرلر)
 در سبیل آلمانی (پرتال) است
 در این حوز ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آنتیپاد ساف فلسفی
 از ایران مریم ناصر

کسانی که چنین خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 استند خوردن زرد کوه میوه
 شده چه به علت داشتن انوسولین
 در زرد کوه مفید ثابت شده است
 (انوسولین) سم (۱۴۱۱)
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بها ترین ساعت در کلکیون
 (اربرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این شاهکار پیچیده روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیق
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آری میگرد
 بلقیس عوشکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو میفند
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورانس شیمس
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه بر روی زمین نمود
 بلکه بی نوع مایع چسبناک را قیصر
 میکند
 اندکی از این مایع را در دست
 که این سلاح جدید را کارخان
 زحمت و خدما تا شش ماهی میورد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 تکنجه با مواد شکر دار
 مارک های مختلف با در نظر
 نت خفیه میورد که با هم سرش
 میکنند
 تلز خوب نیست
 آبی و نیزه بر گاری شده به طرف
 می میورد تلز قوی میشود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خنجر
 می میورد خنجران به هم می پیوندند
 که به اصطلاح تلز میگردند
 ارسالی سعید فاسم سعید زاده
 (کوهستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 (کشمیری) از ساعت هفت
 یکی از زیباترین کلکیون های
 خرمی در اوج حوز ساعت (اربرلر)
 در سبیل آلمانی (پرتال) است
 در این حوز ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آنتیپاد ساف فلسفی
 از ایران مریم ناصر

کسانی که چنین خون شان زیاد
 است خیلی مفید است همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 استند خوردن زرد کوه میوه
 شده چه به علت داشتن انوسولین
 در زرد کوه مفید ثابت شده است
 (انوسولین) سم (۱۴۱۱)
 (۱۳۲۵) قبل از میلاد مسیح
 است و هنوز در دسترس بشر است
 گران بها ترین ساعت در کلکیون
 (اربرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی مگشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۴) ساخته شده است
 این شاهکار پیچیده روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در زمان دارای
 یک تقویم یک رنگ ساعت دقیق
 این ویل ساعت است که موثرت
 اقبال را در بین مای مسال
 نمود آری میگرد
 بلقیس عوشکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتا به خواب بینی
 گفتم گوشت گو میفند
 گفتا در آب بینی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتا که معده ات را در ریج و
 تساب بینی
 از فلورانس شیمس
 متذکرین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه بر روی زمین نمود
 بلکه بی نوع مایع چسبناک را قیصر
 میکند
 اندکی از این مایع را در دست
 که این سلاح جدید را کارخان
 زحمت و خدما تا شش ماهی میورد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 تکنجه با مواد شکر دار
 مارک های مختلف با در نظر
 نت خفیه میورد که با هم سرش
 میکنند
 تلز خوب نیست
 آبی و نیزه بر گاری شده به طرف
 می میورد تلز قوی میشود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خنجر
 می میورد خنجران به هم می پیوندند
 که به اصطلاح تلز میگردند
 ارسالی سعید فاسم سعید زاده
 (کوهستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 (کشمیری) از ساعت هفت
 یکی از زیباترین کلکیون های
 خرمی در اوج حوز ساعت (اربرلر)
 در سبیل آلمانی (پرتال) است
 در این حوز ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد محومر
 نروزی (اربرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آنتیپاد ساف فلسفی
 از ایران مریم ناصر

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

نسخه اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص ایام و بس

چون جرس بیخبر زمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدایا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول

خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف

اصطلاحی

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- د یوز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

البعی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

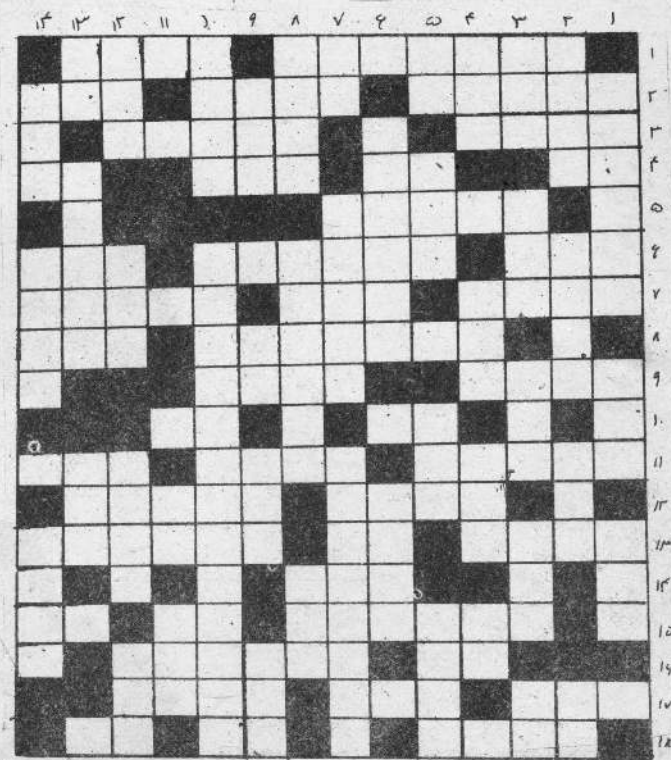
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افس: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
- استند - بخت.
- ۲- آرزو - بعد از هجران
- ارزش و بها.
- ۳- سخن چین - خو -
- شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

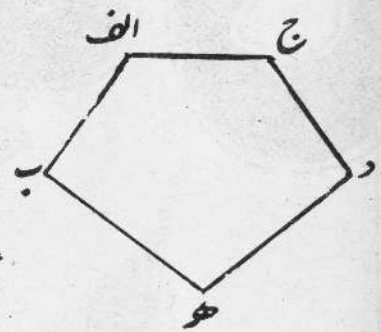
ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوش را سرکشیدند . حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

آترابت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشند ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سب وون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید . اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) را به اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و به معنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در دوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .
در زمانسی کسه دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد نواد) و - (ظفر) در مورد اداره کار شی صحبت میکرد .
اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکسه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .
- ساعت ۱۹:۰۷ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .
- ساعت ۲:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .
- ساعت ۲:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .
- ساعت ۲:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .
- ساعت ۲:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد نواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .
- ساعت ۲:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .
- ساعت ۲:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .
برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا چشمه بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .
- ساعت ۲:۵۰ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .
- ساعت ۸:۰۷ : (هتیر) و (سلم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به همدیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پر چون از نزد بکترین
دکانهای منزلتشان، و طعمش
مسلطه از طاهر لعینت در کوچه
پارکیت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت حصار مکتب اهله، مرهم.

تابش ویدیوکست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از آرتاش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرحمان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

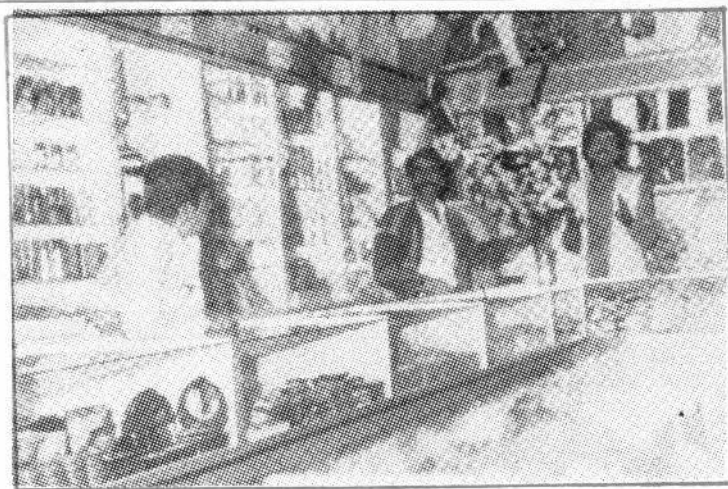
عبیدیان لستد

یعنی طهمان و صرف جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کیوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبارترین
کسی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میروند.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**